

انفجار مرگبار در کارخانه فولاد و نورد

غدير يزد انفجار خشم طبقه کارگر را

به دنبال خواهد داشت!

یحیی سمندر

۲۷ آذر ۱۳۹۰

در شامگاه ۲۱ آذر ۱۳۹۰ بر اثر انفجار دیگ نوب کارخانه فولاد و نورد غدير يزد، ۱۹ تن از ۲۳ کارگری که در آن هنگام و در آن محل مشغول به کار بودند کشته یا زخمی شدند و تا تاریخ ۲۶ آذر ماه شمار کشته شدگان به ۱۷ تن رسیده است. علت فیزیکی یا شیمیایی این سانحه فجع هرچه باشد، مسئولیت اجتماعی - اقتصادی و حقوقی آن بر دوش کارفرمای این بنگاه، نظام سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

این نخستین بار نیست که شاهد سوانح فاجعه بار کار هستیم که به کشته و زخمی و معلول شدن شمار زیادی کارگر و فرورفتن باز هم بیشتر خانواده و نزدیکان آنان به کام فقر سیاه منجر شده اند. طبق گزارش های مختلف در همین کارخانه غدير از سال ۱۳۸۶ تاکنون سوانحی از این دست روی داده که نه تنها اعلام نشده، بلکه اقدامی نیز برای پیشگیری از رویدادهای مشابه صورت نگرفته است. کمتر از یک سال پیش شاهد فاجعه ای هولناک در یکی از کارخانه های ایران خودرو بودیم که به مرگ و زخمی شدن شمار زیادی کارگر انجامید. در معادن زغال و دیگر معادن و نیز در کارگاه های ساختمانی، در پالایشگاه ها و غیره طی سال های گذشته شاهد رویدادهای مشابهی بوده ایم. واقعیتی که در همه این رویدادها به روشنی تمام خود را نشان می دهد و حتی مسئولان رژیم و نیز خود سرمایه داران، البته پس از وقوع حادثه، سرانجام

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران خیزش

شماره ۵ دی ۱۳۹۰



فهرست:

- انفجار مرگبار در کارخانه فولاد و نورد غدير يزد ص ۱
- بیانیه به مناسبت گرامی داشت ۱۶ آذر ص ۴
- انتخاب بین قانون کار بد و بدتر؟ ص ۱۰
- برپایی سندیکا در حصار قانونیت و رسمیت ص ۲۲
- اختلافات درون جنبش کارگری اروپا ص ۲۷
- نامه رسیده ص ۳۱
- کتاب جلد چرمی شعری از ناظم حکمت ص ۳۳

مجبور به اعتراف بدان گشته اند این است که در کارخانه ها، کارگاه ها، معادن و دیگر محیط های کار در ایران، حداقل شرایط ایمنی کار و حفاظت از جان کارگر رعایت نمی شود و بازرسان کار یا کمیته های فنی و ایمنی یا وجود ندارند یا کار خود را به درستی انجام نمی دهند.

برخی از مسئولان دولتی وجود کپسول های گاز و برخی دیگر وجود مهمات و ادوات نظامی رها شده در میان قراضه های آهنی که می بایست برای ذوب به کوره ریخته شوند را علت مستقیم انفجار اعلام کرده اند. هرکس، حتی سرمایه داران و تجار کودن ایران و خرف ترین بوروکرات ها و نظامیان و مأموران امنیتی ای که به یمن اختناق و استبداد حاکم به کارخانه ها و دیگر منابع تولید و ثروت دست یافته اند، می دانند که کنترل و جداسازی مواد خام (به ویژه در چرخه های بازیافتی)، تعبیه وسایل ایمنی و حفاظتی، کنترل دائم حلقه های مختلف فرآیند تولید و غیره، الفبای روند تولید در هر کارخانه و کارگاه به ویژه در صنایعی مانند استخراج معادن، ذوب، پالایش و غیره را تشکیل می دهند. اگر هم کارفرمایان ندانند، مهندسان و تکنسین ها و کارگران این موضوعات را می دانند: مسأله، نداشتن یا نبود دانش فنی نیست. مسأله، به دست آوردن سودهای گزاف به هر قیمت است!

واقعیت این است که کارفرمایان در ایران، چه کار فرمایان بخش خصوصی، چه بخش های دولتی یا شبه دولتی، خواه کارفرمایان بزرگ و خواه کوچک، نه تنها کارگران را استثمار وحشیانه می کنند، نه تنها پرداخت مزدهای ناچیز آنان را ماه ها و گاه تا یکی دو سال به عقب می اندازند و حتی ملاخور می کنند، بلکه از قبول حداقل هزینه لازم برای برقراری تدابیر لازم جهت حفاظت از کارگر و ایمنی کار سر باز می زنند. به گفته برادر یکی از قربانیان فاجعه کارخانه غدیر یزد: « مالکان این کارخانه صرفاً روی فقر کارگران حساب

باز می کردند و آنان را به کار می گرفتند؛ به بیان دیگر کار را با جان کارگران معاوضه می کردند. » (ایلنا، ۲۶ آذر، تکیه بر کلمات از ما است).

به گزارش ایلنا (۲۳ آذر ۱۳۹۰) «علیرضا حیدری دبیر سابق کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور از کمبود ۴۵۰۰ بازرس کار در واحدهای تولیدی ایران خبر داد». او شمار بازرسان کار را ۵۰۰ نفر اعلام کرد و افزود که با توجه به وجود یک میلیون کارگاه کوچک در کشور این شمار از بازرسان به هیچ رو کافی نیست.

باید گفت رویدادهای مرگبار کارخانه غدیر یزد، ایران خودرو، انفجار پالایشگاه آبادان در خردادماه گذشته (به هنگام گشایش خط جدید تولید توسط احمدی نژاد)، انفجار مهیب قطار در نیشابور در چند سال پیش، و رویدادهای فجیع دیگر در معادن، کارگاه های ساختمانی و غیره نشان می دهند که نه تنها کارگاه های کوچک، بلکه کارخانه ها و کارگاه های بزرگ، اعم از خصوصی یا دولتی، نیز از حداقل شرایط ایمنی برخوردار نیستند.

هر کارگر آگاهی می داند که مسئول همه این رویدادهای خانمان برانداز، مسئول فقر و بیکاری کارگران، مسئول افزایش جرم و جنایت و فحشا (در تمام اشکال غیر شرعی و شرعی آن) و دزدی و فساد در جامعه (از دزدی ها، اختلاس ها و تخلف های هزاران میلیارد تومانی مقامات دولتی و سرمایه داران گرفته تا دزدی های کوچک نگون بختانی که برای حفظ جان خود به این کار روی می آورند)، آری مسئول همه این جنایات و تبهکاری ها، نظام سرمایه داری ایران و رژیم جمهوری اسلامی است. ستم های گوناگونی که هر روزه به شکل های مختلف از ستم و استثمار طبقاتی گرفته تا ستم جنسی و ملی و دینی بر کارگران و زحمتکشان و به طور کلی بر ۹۰ تا ۹۵ درصد مردم وارد می شود، پیوسته شاهدهی دیگر بر ادعای ما در

مورد مسئولیت تمام و کمال رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری عرضه می کند.

اما محکوم کردن نظام سرمایه داری به طور کلی و محکوم کردن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به طور کلی کافی نیست. باید در هر مورد معین نه تنها رژیم اسلامی و نظام سرمایه داری را افشا کرد، بلکه با مبارزه معین و خواست های معینی دست رد بر سینه این عوامل تباهی و مرگ زد و انرژی زندگی را در پرتو مبارزه طبقاتی افزایش داد و به پیش راند.

در مقابل فاجعه مرگبار در کارخانه نوب فولاد غدیر یزد - رویدادی که به هیچ رو اجتناب ناپذیر نبود - کارگران می توانند واکنش هایی زیر را نشان دهند:

- تشکیل هیأتی به انتخاب کارگران کارخانه غدیر یزد اعم از کارگران ایرانی یا خارجی برای روشن کردن مسئولیت های مختلف، خواه مسئولان کارخانه، خواه مسئولان اداره کار و خواه افراد یا نهادهای دیگری که مسئولیت ایمنی و بازرسی کار بر عهده آنها بوده است. (در روزهای نخست پس از انفجار، فرماندار و استاندار یزد با اعلام اینکه بیشتر کارگران کشته یا زخمی شده تا آن زمان افغانی یا هندی بودند بی شرمانه می خواستند از وخامت فاجعه کم کنند. از نگاه پلید این مزدوران رژیم اگر کشته شدگان افغانی یا هندی باشند اشکال چندانی ندارد!)

- اعلام مسئولیت های مختلف کارفرما، دولت و مسئولان حفاظت و ایمنی توسط این هیأت.

- برکناری همه کسانی که در این سانحه مرگبار مسئولیت داشته اند.

- خواست پرداخت کامل غرامت به خانواده همه کشته شدگان و به کارگران زخمی و معلول.

- موظف کردن کارفرما به تعبیه وسایل ایمنی لازم براساس استانداردهای ایمنی و حفاظتی جهانی؛ عدم شروع کار تا پیش از برقراری شرایط مطلوب ایمنی کار به تشخیص هیأت منتخب کارگران و پرداخت حقوق و مزایای کامل کارگران برای مدتی که به تشخیص هیأت منتخب کارگران وسایل و تدبیرات ایمنی و حفاظتی به طور کامل مستقر نشده است.

- مبارزه برای نهادی کردن کمیته های ایمنی و حفاظتی و بازرسی شرایط کار به انتخاب کارگران. لغو خصوصی سازی بازرسی کار و ایمنی و حفاظت. انتقال تمام اختیارات و اسناد و کاردانی های مربوط به امر نظارت فنی و ایمنی و حفاظتی از ارگان های دولتی و خصوصی نظارت و بازرسی کار به هیأت های منتخب کارگران، برقراری آموزش های لازم برای هیأت های بازرسی و کمیته های فنی و حفاظتی و ایمنی منتخب کارگران.

- ارتباط با کارخانه های مشابه برای همکاری و انتقال تجربه و گسترش ارتباطات با کارگران رشته های دیگر برای اتحاد و مبارزه مشترک به منظور برقراری هیأت های بازرسی کار و کمیته های فنی ایمنی و حفاظت کار به انتخاب کارگران در تمام محیط های کار.

بی تردید انفجار مرگبار دیگ ذوب کارخانه فولاد غدیر یزد بر خاطر و حافظه جمعی کارگران نقش خواهد بست و در کنار ستم های مستمر و دیرپائی که بر کارگران وارد شده و می شود، دیر یازود انفجار خشم انقلابی کارگران را به دنبال خواهد داشت. این رویداد مهیب باید کارگران را به افزایش آگاهی روشن و علمی از وضعیت خود رهنمون گردد؛ باید کارگران را به تلاش برای درک منافع حیاتی خویش و راه هائی که باید برای دست یابی به اهداف خود در پیش گیرند، به افزایش آگاهی شان از اهداف، نقشه ها و روش های دشمنان طبقاتی خود یعنی طبقه سرمایه دار و رژیم ضد کارگر جمهوری اسلامی که مدافع استثمار و دستاورد آنج در خون کارگران غرق است و به چگونگی مقابله با آنها ترغیب کند. باید به کارگران بیاموزد که ایجاد اتحاد و تشکل های مستقل طبقاتی، برقراری پیوند محکم و همبستگی طبقاتی با کارگران همه کشورها برای آزادی شان از نظام سرمایه داری و بردگی مزدی امری ضروری است.

تنها بدین طریق و با پشتیبانی کارگران سراسر کشور است که می توان این فاجعه را به مبنائی برای جلوگیری از فاجعه های دیگر و از آن بالاتر به تلاش تازه ای برای مبارزه با نظام سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی تبدیل کرد.

بیانیه به مناسبت گرامی داشت ۱۶ آذر

نماد جنبش دانشجویی ایران

چرا دانشجویان به حرکت اعتراضی دست می زنند؟

اقتدار و طبقات مختلف براساس منافی که دارند نسبت به میزان فشار حاکم بر جامعه در رابطه با استبداد، فقر، تبعیض و بی حقوقی، واکنش های متفاوتی نشان

دهند. دانشجویان نیز به عنوان بخشی از جامعه، نمی توانند خارج از قانونمندی یک جامعه طبقاتی، که ناهنجاری های گوناگونی در خود نهفته دارد، در عرصه اجتماعی ظاهر گردند. جنبش اعتراضی دانشجویان به ناهنجاری ها و معضلات جامعه، بدون شک جایگاه آنها را در مبارزه با ستم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ای که دیکتاتوری ارتجاعی سرمایه داران و دیگر استثمارگران به طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، زنان، جوانان، دانشجویان و ملت های زیر ستم اعمال می کنند، مشخص می سازد.

یکی از این حرکت های اعتراضی که پس از قریب شصت سال هنوز هم الهام بخش مبارزات دانشجویان و نماد جنبش دانشجویی است، واقعه ای است که تاریخ آن را به عنوان سرفصل جنبش دانشجویی ایران و به نام «۱۶ آذر» - روز دانشجو- ثبت نموده است. علت اینکه جنبش دانشجویی طی نزدیک ۶ دهه پس از این روز خونین، این روز و این نام و خاطره آن را حفظ کرده روح ضد استبدادی و ضد امپریالیستی آن و تکیه بر استقلال جنبش دانشجویی است. رژیم شاه جنبش دانشجویی را سرکوب می کرد: حمله به تظاهرات دانشجویی، ضرب و شتم و زندانی کردن و حتی کشتن دانشجویان در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ و پس از آن، یورش به خوابگاه های دانشجویی و استقرار نیروهای انتظامی در دانشگاه و غیره در رژیم شاه روند رایجی بود. رژیم جمهوری اسلامی نه تنها این جنایات و فجایع را در مقیاسی چندین برابر رژیم شاه و با شدت بیشتری مرتکب می شود، بلکه می کوشد جنبش دانشجویی را از درون فاسد و وابسته به خود کند. ایجاد سازمان های به اصطلاح دانشجویی اسلامی و حزب الهی که از اواخر زمان شاه و به ویژه پس از بهمن ۵۷ در محیط دانشگاه و دیگر مراکز دانشجویی به سرکوب کردن و ضربه زدن سیستماتیک به جنبش دانشجویی و

جاسوسی و عملیات پلیسی به ضد دانشجویان دست زدند. بخش دیگری از دانشجویان اسلامی با ژست ضد امپریالیستی (حمله به سفارت آمریکا و گروگان گیری و غیره) به طریق دیگر کوشیدند استقلال و خصلت دموکراتیک جنبش دانشجویی را منهدم سازند و این جنبش را به زیر سلطه و دستور خمینی و سپس جناحی از هیأت حاکم درآوردند که بعدها به اسم «جناح چپ جمهوری اسلامی» و اصلاح طلبان معروف شدند. جناحی که همانند جناح دیگر در سازماندهی دستگاه های اطلاعاتی، امنیتی و به طور کلی ماشین سرکوب نظامی و اداری جمهوری اسلامی، حمله به کارخانه ها و مراکز کارگری، حمله به کردستان، ادامه جنگ ارتجاعی با عراق و غیره شرکت فعال داشتند. وابستگان به جناح های مختلف رژیم کوشیدند و می کوشند جنبش دانشجویی را به راه های مختلف (انجمن های اسلامی حزب الهی و بسیجی دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت و غیره) منهدم کنند یا به سرباز عامل خود تبدیل نمایند. حمله «دانشجویان خط امام» به سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ که توسط بخشی از رژیم برای کنار زدن بخش دیگر و نیز به منظور منحرف کردن اذهان مردم، به ویژه جنبش کارگری و به هرز بردن جنبش جوانان کارگردانی و اجرا شد نمونه ای از این خواست رژیم برای سوار شدن بر جنبش دانشجویی و به بیراهه کشاندن آن بود. خمینی با «انقلاب دوم» خواندن تسخیر سفارت آمریکا و با گفتن «هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید» وسیله عوام فریبانه مؤثری برای فریب دادن مردم و مصون داشتن رژیم ارتجاعی نوبنیادش تهیه کرد. وسیله ای که رژیم اسلامی در سی و چند سال گذشته مورد استفاده قرار داده است. آخرین نمونه این تلاش برای تبدیل جنبش دانشجویی به ابزاری برای پیشبرد اهداف ارتجاعی و عوام فریبانه خود زیر پوشش دروغین ضد امپریالیستی حمله اخیر به اصطلاح دانشجویان بسیجی به سفارت

انگلیس و به باغ سفارت در قلعهک بود. رژیم در درگیری هایش با دولت های غربی، که در چهارچوب بازی قدرت در منطقه است و هیچ ربطی به منافع توده های مردم ایران ندارد، این نوع حرکات و به ویژه حرکت اخیر را سازمان داد و وقتی که با سمبه پر زور طرف مقابل روبرو شد به پوزش خواهی توأم با سرشکستگی روی آورد و از زبان ناصحان و آیت الله های ریز و درشت به نصیحت «دانشجویان خوش نیت ولی احساساتی» روی آورد که به «کارهای فراتر از قانون» دست نزنند.

یک جنبه پر اهمیت ۱۶ آذر دقیقاً در این است که، ضمن حفظ و ارتقای روح ضد امپریالیستی و ضد استبدادی خود، نماد استقلال جنبش دانشجویی از جناح های مختلف حاکمیت است و باید باشد. البته تنها جناح های مختلف هیأت حاکم در مقابل جنبش دانشجویی قرار ندارند. اکنون جریانات ملی، ملی - مذهبی، بنی صدری ها و غیره نیز با علم کردن این روز می خواهند جنبش دانشجویی را به تیول خود مبدل سازند. اصلاح طلبان و جنبش سبز هم در صدد اند ۱۶ آذر را به سرپلی برای تصاحب جنبش دانشجویی در آورند. روشن است آنچه در طی نزدیک به ۶۰ سال ۱۶ آذر را زنده نگه داشته نه نیروهای اصلاح طلب اند (که از زیر عبا و نعلین جمهوری اسلامی بیرون آمده اند) و نه حتی نیروهای ملی که تنها با گفتن «من آنم که رستم بود پهلوان» می کوشند در بهترین حالت گذشته جنبش دانشجویی یا دقیق تر بگوئیم بخشی از گذشته جنبش دانشجویی و ارزش ها و ایده های قدیمی آن را بر جنبش دانشجویی کنونی که می تواند ابعاد بسیار عظیم و توده ای داشته باشد (از جمله به خاطر شمار چند میلیونی دانشجویان و گستردگی آنها در سراسر کشور و به ویژه در شهرهای بزرگ) حاکم کنند و این جنبش را به تخته پرش خود به سوی قدرت دولتی تبدیل نمایند.

جمعیت عظیم سه و نیم میلیونی جوانان دانشجو، که بخش بزرگی از آنان از میان توده های مردم می آیند، به دلیل شرایط تحصیلی، فشار اقتصادی و فرهنگی و تبعیض های گوناگون در دوره دانشجویی و همچنین احساس نا امنی سیاسی، اجتماعی و شغلی پس از پایان تحصیلات، خود را در وضعی می بیند که باید با رژیم جمهوری اسلامی که سایه شومش را بر زندگی آنان افکنده است، مبارزه کند. بخش عظیمی از دانشجویان پس از پایان تحصیلات با بیکاری و فقر و یا مزدها و حقوق های ناچیز روبرو می شوند (به گفته رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و بیمانی در گفت و گو با ایلنا، ۱۶ آبان ۱۳۹۰، کارگران دارای تحصیلات دانشگاهی ۳۳۰ هزار تومان دستمزد می گیرند).

جنبش دانشجویی براساس زمینه های مادی ای که در جریان زندگی اجتماعی خود با آن درگیر است و روحیه جوان خود، پتانسیل مبارزه جویی بالایی دارد. جمهوری اسلامی با اطلاع از این واقعیت و برای اینکه بتواند این جنبش انقلابی را مهار کند و به زیر کنترل خود در آورد، همواره سعی کرده است هر صدای آزادی خواهی را در دانشگاه ها (مانند سرکوب آن در کل جامعه) خفه سازد و محیط دانشگاه ها را با اشاعه سمومات ایدئولوژیک و تغییر ساختار سیاسی و فرهنگی آن آلوده گرداند و با گسیل داشتن نیروهای نظامی و انتظامی به صحن دانشگاه ها، نظم پادگانی را در آنجا مستقر نماید. اما به رغم همه فشارها و سرکوب ها و ترفندهایی که بورژوازی و سرکوبگران آزادی برای به انقیاد در آوردن جنبش دانشجویی اعمال کرده اند و به رغم همه فراز و نشیب هایی که این جنبش انقلابی داشته است، هرگز تسلیم شرایط و خواست دولت های بورژوایی و اپوزیسیون های ارتجاعی نشده است. زیرا دانشجویان دریافته اند که برای تحقق خواست ها و به طور کلی برای تحقق شرایط مناسب

زندگی، در شأن انسان مدرن، باید بدون توهم به قدرت سیاسی حاکم و بدون چشم داشت به مامشات طلبان و فرصت طلبان به مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی بپردازند. هرچند جنبش دانشجویی پتانسیلی بسیار قوی برای مبارزه در خود نهفته دارد، اما برای پیشبرد واقعی این مبارزه، باید با جنبش های دیگر، در رأس همه آنها با جنبش طبقه کارگر و جنبش انقلابی زنان که سال هاست زیر شدیدترین سرکوب ها و محدودیت ها قرار دارد، و همچنین جنبش جوانان و جنبش ملت های زیر ستم برای برابری حقوق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در پیوند باشد. این رسالتی است که دانشجویان مبارز و کمونیست باید فرا راه خود قرار دهند و با درایت بیشتر در جهت رفع موانع این پیوند که اساسا موانع ذهنی اند گام بردارند.

روند تاریخی جنبش سرکوب شده دانشجویی در ایران، اکثر دانشجویان را به سوی تمایلات و خواست های وسیع دموکراتیک، که مطالبات وسیعی را دربر می گیرد، سوق داده است. این مطالبات عبارتند از آزادی اندیشه و بیان، آزادی گردهمایی، آزادی پژوهش، آزادی انتقاد و پرسش، آزادی مراوده، آزادی مسافرت و رفت و آمد، حق بازدید از مراکز تولیدی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بهره مندی از حق تشکل و حق معیشت و غیره.

عدم پاسخگویی جمهوری اسلامی به این مطالبات و همچنین عدم دست یابی دانشجویان و جوانان به این خواست های ابتدایی قطعاً واکنش هایی از سوی دانشجویان در پی دارد. این واکنش ها ارتباط ملموس و مستقیم با زندگی روزمره آنها دارد و دست یابی به پاسخ های مناسب نیز از اقدامات اولیه ای است که از سوی دانشجویان صورت می گیرد. واضح است که در شرایط خفقان و استبداد حاکم، ابراز کم ترین موضع گیری ای که حاکی از اعتراض به این شرایط استبدادی

مختلف جامعه به مسئله دموکراسی متفاوت است و اصولاً خود دموکراسی امری طبقاتی است.

بورژوازی حاکم با شدیدترین شیوه های سرکوب، ابتدایی ترین حقوق مردم را پایمال می کند و دانشجویان در صف اول قربانیان شکنجه، تجاوز، اعدام و احکام سنگین زندان و اخراج از دانشگاه و محرومیت از تحصیل و غیره قرار دارند. آن بخش از بورژوازی که در قدرت سیاسی سهم نیست، چه آنهایی که پایبند به قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه است، چه بورژوازی لیبرال و ناسیونالیست، چه آنهایی که حسرت بازگشت به رژیم سلطنتی دارند و چه آنهایی که چشم امید به دخالت قدرت های امپریالیستی بسته اند، همگی به دلیل استثمارگر بودن و حمایت شان از استثمار، دشمن کارگران و دیگر زحمتکشان اند، همگی شونیست و مخالف برابری حقوق ملت های ساکن ایران، همگی مخالف برابری کامل حقوق زن و مرد، همگی خواهان سرکوب جنبش کارگری، جنبش کمونیستی، جنبش اتحادیه ای کارگران و دانشجویان و به طور کلی هر جنبش پیشرو هستند. همین امر در مورد زمینداران بزرگ روستاها و شهرها، نیز صادق است. تنها طبقاتی که واقعاً در دموکراسی نفع دارند و خواهان دموکراسی وسیع برای توده های مردم هستند یا می توانند باشند طبقه کارگر، دهقانان زحمتکش و دیگر لایه های زحمتکش شهر و روستا هستند و اینان اکثریت عظیم مردم را تشکیل می دهند.

علاوه بر جنبه عددی و کمی، یعنی این واقعیت که کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان اکثریت ۹۰ درصدی یا بالاتر جامعه را تشکیل می دهند و بنابراین دموکراسی امر آنهاست، به لحاظ کیفی نیز دموکراسی مورد نظر و مورد نیاز کارگران و زحمتکشان با دموکراسی هایی که احیاناً طبقات یا گروه های دیگر

باشد، رویارویی نیروهای سرکوبگر با آزادی خواهان را در پی خواهد داشت. به این ترتیب کسانی که کمر به سرکوب آزادی های دموکراتیک بسته اند هرگز نمی خواهند مردم در شرایط آزاد و برابر حقوق اجتماعی به سر برند.

این شرایط سبب می شود بخش اعظم دانشجویان به عرصه مبارزه برای تأمین مطالبات سرکوب شده جامعه وارد شوند و تاکنون در آن وارد گشته اند و تاوان سنگینی نیز در این راه پرداخته اند. واقعیت بیان کننده آن است که باز در جنبش دانشجویی ایران گرایش جدیدی زاده شده و رشد می کند که با گرایش های بورژوایی در این جنبش مرزبندی دارد و گرایش به سمت طبقه کارگر در آن محسوس است. این گرایش هم به لحاظ نظری و هم عملی هنوز در آغاز راه است، به همین جهت ما به توده دانشجویان ضرورت آموختن سوسیالیسم علمی و شرکت در عمل انقلابی و پیوند داشتن با جنبش طبقه کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی را توصیه می کنیم.

دانشجویان و همچنین جوانان باید به اهمیت نقش خویش در این جنبش اعتراضی و جنبش دانشجویی واقف باشند و آگاهانه در مبارزه برای تحقق خواست های خود تلاش کنند.

این مبارزه چگونه باید باشد؟

دانشجویان چه به لحاظ خاستگاه طبقاتی خود و چه به لحاظ موضعی که در اثر آگاهی و شرکت در جنبش های اجتماعی کسب می کنند، از موضع این یا آن طبقه در مبارزات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جاری در جامعه شرکت می نمایند. مبارزات دانشجویان با آنکه خصلت دموکراتیک عمومی دارد غیر طبقاتی و فوق طبقاتی نیست. همان گونه که شیوه برخورد طبقات

(اساساً برای مردم فریبی یا خود فریبی و گاه هر دو) مطرح می‌کنند تفاوت بنیادی دارد. دموکراسی مورد نظر و مورد نیاز کارگران و زحمتکشان، مخالف هرگونه امتیاز سیاسی یا حقوقی براساس رسته و رتبه اجتماعی، دینی، میزان ثروت، جنسیت، ملیت و نژاد، خواهان حکومت انتخابی و حق هر شهروند برای انتخاب کردن و انتخاب شدن برای هر مسئولیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، اداری و فرهنگی است. این دموکراسی خواهان آزادی نامحدود بیان، اندیشه، اعتقاد، دینداری یا بی دینی، آزادی انتقاد از هر نهاد یا شخص، خواهان آزادی گردهمایی، تظاهرات، تشکل و حزب، خواهان برابری کامل زن و مرد در همه عرصه‌های حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. خواهان حق اعتصاب، خواهان آزادی رفت و آمد و انتخاب شغل، مصونیت مسکن و مراسلات و پیام‌های الکترونیکی از تفتیش و تعرض، خواهان برابری همه مردم در برابر قانون، استقلال قوه قضائیه و انتخابی بودن قضات، علنی بودن دادگاه‌ها، حق دفاع آزادانه هر متهم از خود به طور شخصی یا با وکیل مدافع، منع هرگونه شکنجه جسمی و روانی، لغو مجازات اعدام، لغو همه قوانین ارتجاعی و ضد دموکراتیک، حق هر شهروند به شکایت از هر نهاد یا هر فرد به دادگاه، جدایی دین از دولت، از دستگاه قضایی و از آموزش عمومی، قطع کمک‌های دولتی به نهادها و مقامات دینی، منع تفتیش عقاید، حقوق برابر زن و مرد، حق هر زوج بالغ به ازدواج یا زندگی مشترک، حق برابر هر یک از زوج‌ها در امر جدایی از شریک زندگی خود، حق برابر هر یک از زوج‌ها در نگهداری و تربیت فرزندان، لغو چند همسری و صیغه، است. علاوه بر این خواست‌ها که همواره تا استقرار دموکراسی موضوع مبارزه اند، و حتی پس از استقرار آن نیز برای محافظت از آن باید مورد نظر باشد و مطالبه شوند، خواست‌های مشخص

زیر که سال‌هاست در ایران مطرح اند باید با پیگیری دنبال شوند:

- آزادی همه زندانیان سیاسی

- منع سانسور مطبوعات و توقیف آنها

- آزادی فعالیت‌های سندیکاها، انجمن‌ها و احزاب

- منع هرگونه شکنجه جسمی و روانی، منع وادار کردن هر فرد به اعتراف در تلویزیون و دیگر رسانه‌ها

- لغو مجازات اعدام

- معرفی همه کسانی که در شکنجه‌ها، کشتارها، ضرب و شتم‌ها و تجاوزات چه به عنوان آمر و چه عامل نقش داشته‌اند

- ممنوع بودن حمله و ورود نیروهای انتظامی و امنیتی و اوباش بسیجی به دانشگاه‌ها، مدارس عالی و خوابگاه‌های دانشجویی

- بازگرداندن دانشجویان اخراجی به دانشگاه‌ها برای ادامه تحصیلاتشان

- آزادی تشکیل انجمن‌های دانشجویی مستقل و نشریات دانشجویی

- منع دخالت نیروهای انتظامی و باندهای امر به معروف و نهی از منکر در مسائل خصوصی و به ویژه در روابط عاطفی و جنسی جوانان و دانشجویان

- لغو «گزینش دانشجو» و یا استاد و مدرس دانشگاه‌ها و مدارس عالی عمومی براساس اعتقادات دینی، جنسیت یا منشأ ملی و قومی

- لغو سهمیه بندی دانشجویی براساس جنسیت و یا براساس وابستگی به نهادها

- حذف معیارهای مبتنی بر جنسیت، مذهب، عقیده، ملیت یا قومیت در زمینه اعطای بورس و کمک تحصیلی، مسکن دانشجویی، انتخاب رشته و غیره

- حق تحصیل و تدریس به زبان های غیر فارسی برای ملیت های غیر فارس در کشور

- مبارزه با نظامی گری و شووینیسیم

-

جنبش دانشجویی در کشاکش مبارزات طبقاتی در جامعه است و نمی تواند خود را از این مبارزات جدا نگه دارد. در شرایط کنونی ایران، بخش کوچکی از دانشجویان یا به دلیل نا آگاهی و یا منافع شخصی و طبقاتی، طرفدار حکومت اند. بخش وسیع تری، عمدتاً به دلیل نا آگاهی ناکافی و توهم طرفدار «جنبش سبز» و اصلاح طلبان هستند. این دانشجویان توجه ندارند که نفس طرفداری از موسوی، کروبی، خاتمی و دیگر رهبران جنبش سبز از قانون اساسی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه (چه در شکل «مطلقه» و چه در شکل «مشروطه» آن) به معنی ضدیت و دشمنی با دموکراسی است (حتی اگر سابقه سال های طولانی خدمت اینان به رژیم جنایت و جنگ و ننگ را در نظر بگیریم که البته به هیچ وجه نمی توانیم در نظر نگیریم و هیچ کس حق ندارد در نظر نگیرد!). عده خوشباوری هم که خیال می کنند «جنبش سبز» چیزی مستقل است و «کسان دیگری» غیر از اصلاح طلبان حکومتی رهبری آن را برعهده دارند یا گمان می کنند این جنبش رهبر ندارد دچار خوش خیالی ساده لوحانه ای هستند. این «کسان دیگر» نیروی مادی ندارند و آنهایی که در جنبش سبز واقعا کاری می توانند بکنند همان کسانی هستند که مشی موسوی و کروبی و اصلاح طلبان را می پذیرند و یا به زیر رهبری آنها در می آیند.

جنبش دانشجویی ایران باید بین مشی دموکراسی پیگیر و انقلابی از یک طرف، و جریان ضد دموکراتیک جنبش سبز و دیگر جریان های بورژوازی از طرف دیگر، انتخاب به عمل آورد. ما بر آنیم که جنبش دانشجویی به مثابه بخشی از جنبش دموکراتیک عمومی می تواند و باید آگاهانه به دموکراسی پیگیر، یعنی دموکراسی مورد نیاز و مورد نظر اکثریت ۹۰ درصدی یا بالاتر مردم که خواست های اساسی آنها، چه به صورت خواست های عام و چه به شکل خواست های ویژه دانشجویی در بالا آمد، ببینند. این جنبش چنین پتانسیلی دارد و همه نیروهای انقلابی باید برای تحقق این پتانسیل مبارزه کنند.

دانشجویان نیز مانند جوانان دیگر با مسائل اقتصادی و اجتماعی، به ویژه با بیکاری و فقدان مسکن و بهداشت درمان، و تبعیض های جنسی و دخالت های پلیسی، در عادی ترین رفتارها و هنجارهای اجتماعی خود، به طور مشخص مناسبات با جنس مخالف و به طور کلی روابط جنسی و عاطفی، درگیرند. این امر لزوم پیوند دانشجویان و دیگر جوانان را با جنبش کارگری و جنبش زنان برای آزادی به ضرورتی تام تبدیل کرده است. این پیوند می تواند و باید انرژی و خشم انقلابی جوانان، اعم از دانشجو و غیر دانشجو را با اعتراض خشم انقلابی کارگران و زنان در شط خروشان و بنیان کنی به ضد جمهوری ارتجاعی و خونین اسلامی، به ضد حکومت ننگین و ویرانگر سرمایه داران و زمینداران حاکم متمرکز سازد.

در این پیکار توجه به نکات زیر اهمیت دارد:

(۱) مبارزه برای دموکراسی در کشورهایی که در آنها دولت استبدادی حاکم است، همواره نمی تواند به گونه ای علنی و قانونی صورت گیرد، مگر آنکه ابعاد این مبارزه بسیار وسیع یا کاملاً توده گیر باشد. از این رو

که در محتوای خود مبارزاتی مخفی و غیر قانونی اند، هدایت کند.

مستحکم و شکوفا باد استقلال جنبش دانشجویی ایران

برقرار و پیروز باد پیوند جنبش دانشجویی با جنبش طبقه کارگر و جنبش انقلابی زنان

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

۱۲ آذر ۱۳۹۰، کارگران انقلابی متحد ایران

انتخاب بین قانون کار بد و بدتر؟

(قسمت دوم)

شیده رخ فروز

وضع زنان در قانون کار موجود

در اینجا نخست نکاتی مختصر و یک رشته داده های میدانی در مورد وضع زنان کارگر در ایران را یادآور می شویم و سپس به مواد قانون کار در این مورد می پردازیم.

در گزارشی از وضع زنان کارگر نوشته ناصر آغاجری، داده های نسبتاً مبسوطی درباره مزد زنان کارگر شاغل در رشته های مختلف، در سطوح مختلف تخصص و آموزش در شهرهای مختلف کشور مانند تبریز، اراک، رشت، کرمانشاه، سیاهکل، اصفهان، نجف آباد، شاهین شهر و آغاجاری آمده است. این زنان، پرستار، معلم حق التدریسی، مربی مهد کودک، فروشنده، کارگر صنعتی، کارگر چاپ، کارمند شرکت هواپیمائی و غیره بوده اند. مزد ماهانه زنان کارگری که مورد مصاحبه قرار گرفته اند برحسب نقاط مختلف از این قرار بوده است: 320 هزار تومان (برای 12

توجه به اشکال مشخص و مناسب مبارزات دانشجویی اهمیت بسیار و گاه تعیین کننده دارد. جنبش دانشجویی نیز اگر خواست های توده مردم را که در بالا ذکر شد با توجه به اولویت های روز فرموله کند و آنها را موضوع مبارزه خود قرار دهد برای پیشبرد مؤثر این مبارزه باید بنحو مناسبی مبارزه مخفی و علنی را با یکدیگر ترکیب کند.

۲) جنبش دانشجویی و جنبش کارگری در مبارزه برای دموکراسی، باید با یکدیگر پیوند یابند. ارتباط و تأثیر متقابل این دو جنبش بر یکدیگر حائز اهمیت فوق العاده است. به طور مشخص ضروری است که جنبش دانشجویی از خواست های کارگران حمایت کند (همانگونه که هم اکنون جنبش های دانشجویی فرانسه، یونان، انگلستان، ایتالیا و غیره این کار را می کنند) همان گونه که کارگران باید از خواست های بحق دانشجویان پشتیبانی نمایند.

۳) بخشی از دانشجویان، به ویژه آنانی که از طبقات پایین جامعه می آیند، و آنانی که به سطح بالایی از فرهنگ و دانش اجتماعی و تفکر مستقل دست می یابند، می توانند در جریان مبارزه برای دموکراسی، خواه در مبارزات دانشجویی، خواه مبارزات عمومی جوانان و خواه در مبارزات زنان به سوی مبارزه طبقاتی کارگران جلب شوند و حلقه های رابط محکمی بین این جنبش ها به وجود آورند.

۴) جنبش کارگری، به ویژه جنبش سیاسی طبقه کارگر، باید به آن بخش از دانشجویان که به سوی مبارزه طبقاتی کارگران جلب می گردند، توجه ویژه نماید. ۱- آنان را به آموختن خلاق سوسیالیسم علمی ترغیب کند، ۲- آنان را به بی ثمری مبارزات صرفاً علنی و قانونی آگاه کند، ۳- آنان را به مبارزات انقلابی

یابی به یک رشته مشاغل و مسئولیت‌ها (مانند مدیریت در بخش خصوصی و دولتی، برخی از مشاغل قضائی، سیاسی و غیره) برای زنان رسماً یا عملاً بسته است و یک رشته کارها اساساً [فقط] به زنان محول می‌شود (مانند مراقبت از بیماران، خدمتکاری، نگهداری کودکان، رختشویی و اتوکشی، نظافت و غیره)".

گذشته از این تقسیم کار تبعیض آمیز جنسی در جامعه، در سطح کارگاه، کارخانه، اداره و غیره نیز این تبعیض وجود دارد. افزون بر آن راه ارتقای شغلی برای زنان، به رغم داشتن صلاحیت‌های لازم، بسته است. " (همان منبع)

شرایط کار زنان با دشواری‌های زیادی روبرو است که می‌توان ساعات کار طولانی (که در مثال بالا نمونه‌ای از آن را دیدیم)، تحقیر زنان، آزار جنسی، عدم اطمینان نسبت به آینده (زنان نخستین قربانیان بیکار سازی هستند) را نام برد. همچنین نبود شیرخوارگاه و مهد کودک در بسیاری از محیط‌های کار یا در نزدیکی آنها، نبود یا ناکافی بودن مرخصی‌آبستگی و زایمان و در مواردی نبود بیمه‌های اجتماعی به طور کلی جزء شرایط کار و زندگی بسیاری از زنان کارگر است. جداسازی زنان از مردان در محیط کار نه تنها نشانه‌ای از تحقیر و توهین بر زنان کارگر بلکه افزون بر آن مانعی در راه پیشرفت حرفه‌ای و شغلی آنان و شکوفائی توان تولیدی و اجتماعی زنان است.

در مبحث مربوط به شرایط کار زنان، در ماده 76 چنین آمده است: " ماده 76 - مرخصی بارداری و زایمان کارگران زن جمعا 90 روز است حتی الامکان 45 روز از این مرخصی باید پس از زایمان مورد استفاده قرار گیرد. برای زایمان توامان 14 روز به مدت مرخصی اضافه می‌شود."

ساعت کار روزانه)، 360 هزار تومان (10.5 ساعت کار روزانه در کارخانه)، 250 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه)، 220 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه)، 150 هزار تومان (14 ساعت در روز) ، 180 هزار تومان (12 ساعت کار روزانه)، 180 هزار تومان (9 ساعت کار روزانه)، 170 هزار تومان (9 ساعت کار روزانه) 80 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه) 120 هزار تومان، 50 هزار تومان، 370 هزار تومان (10.5 ساعت کار روزانه) 120 هزار تومان، 100 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه)، 50 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه)، 80 هزار تومان (9 ساعت کار روزانه)، 150 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه)، 120 هزار تومان (12 ساعت کار روزانه) 90 هزار تومان (7 ساعت کار روزانه) و 200 هزار تومان (10 ساعت کار روزانه) بوده است. در ضمن در اکثر موارد زنان کارگری که در این نمونه‌گیری مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند فاقد بیمه اجتماعی بوده‌اند.

اگر همه این مزدها را برای 8 ساعت کار در روز مجدداً محاسبه کنیم و این مجموعه را نمونه‌ای از مزد کارگران زن در کشور فرض کنیم خواهیم دید که در بیش از 50% موارد این نمونه، زنان مزدی کمتر از 120 هزار تومان در ماه داشته‌اند و بیش از 25% آنها مزدی کمتر از 80 هزار تومان در ماه و تنها 25% شان مزدی بالای 175 هزار تومان در ماه داشته‌اند. مزد حداکثر در این مجموعه 280 هزار تومان در ماه بوده است (برای 8 ساعت کار در روز). بدین سان می‌بینیم که اغلب این مزدها چند برابر از "حداقل قانونی" کمترند (1).

این نمونه‌ها در زمینه مزد زنان و مقایسه آن با حداقل مزد قانونی بود و اما وضعیت زنان کارگر در سایر زمینه‌ها نیز به همین روال است: "در ایران راه دست

وضع کودکان و نوجوانان در قانون کار موجود

در رابطه با شرایط کار کودکان و نوجوانان در ماده 79 قانون کار آمده "به کار گماردن افراد کمتر از 15 سال تمام ممنوع است". نخست باید توجه داشت که به یمن نظام سرمایه داری و دولت جمهوری اسلامی میلیون ها کودک در ایران که به «کودکان کار» معروف اند به جای تحصیل و ورزش و تفریح و داشتن شرایطی که به رشد مناسب جسمی، فکری، روانی و اخلاقی آنها کمک کند، مجبور به کار برای به دست آوردن چند پیشیز به منظور گذران زندگی خود و خانواده شان هستند. این وضع حتی در آمارهای خود رژیم منعکس است. در اسناد مرکز آمار، بانک مرکزی، وزارت کار و دیگر سازمان های دولتی، «جمعیت فعال» به صورت کل جمعیت افرادی از دو جنس تعریف می شود که سن آنها بین 10 تا 60 سال باشد و مشغول تحصیل یا معلول یا بازنشسته نباشند. به عبارت دیگر خود رژیم، دست کم کار کردن کودکان بین 10 تا 15 سال را به رسمیت می شناسد. بسیاری از داده ها و مشاهدات روزانه در کوچه و خیابان و روستا و شهر حاکی از کار کودکان کمتر از ده سال نیز هستند. از سوی دیگر چنانکه در ماده 82 قانون کار می بینیم، بی شرمی قانون گذران تا آنجاست که ساعات رسمی کار روزانه کودکان را تنها نیم ساعت کمتر از افراد بالغ (بالا تر از 18 سال) تعیین کرده اند و این کاهش نیم ساعته بیگاری کودکان را امتیازی به حساب آورده اند که «با توافق کارگر و کارفرما» باید از آن استفاده شود! حال به ماده 82 نگاه کنیم: "ماده 82 - ساعات کار روزانه کارگر نوجوان، نیم ساعت کمتر از ساعات کار معمولی کارگران است ترتیب استفاده از این امتیاز با توافق کارگر و کارفرما تعیین خواهد شد."

با توجه به شرایط بد و اسف بار بهداشتی و درمانی و نیز هزینه های گزاف پزشک و دارو و بیمارستان ها، که باعث می شود زنان کارگر عمدتاً از بسیاری امکانات حداقل هم محروم باشند و به واسطه همین شرایط، چه قبل از زایمان و چه بعد از آن، دچار برخی از بیماری هایی می شوند که به دلیل تحت نظر نبودن منظم مراقبت های پزشکی، صدمات جسمی و روحی جبران ناپذیری را به آنان وارد می آورد. از سوی دیگر بار سنگین کار خانگی و بچه داری نیز، که فقط بر دوش آنان است، به این مجموعه اضافه می گردد. اگر زایمان دوقلو یا چند قلو باشد که دیگر بدتر. اما قانونگذاران سرمایه لطف کرده و 14 روز به 45 روز مرخصی افزوده اند. یعنی مراقبت از نوزاد دوم یا سوم را در همان زمان مراقبت از نوزاد اولی مفروض دانسته یا ادغام کرده اند. به خاطر نبودن مراکز نگهداری و مراقبت از نوزادان، امر نگهداری آنان اساساً بر دوش مادران است. بدین سان مدت زمان مرخصی بسیار کم محاسبه گردیده است. اگر فرض کنیم که 4 ماه مرخصی برای جبران توان کار مراقبت از یک نوزاد کافی باشد، آنچه قانون کار موجود ایران برای نوزادان دیگر در نظر گرفته به هیچ وجه متناسب با جبران این توان کار نیست. چگونگی تعیین دقیق مواد قانونی مربوط به زنان کارگر و از جمله این ماده، باید طبق نظر نمایندگان زن کارگر و تشکل های کارگری صورت گیرد (در جمهوری اسلامی زنان کارگر از هر دو محرومند). از نکات جالب توجه در مبحث شرایط کار زنان، وجود تنها 4 ماده مربوط به آنان در قانون کار است که نشان دهنده نادیده گرفتن و بی توجهی قانون کار نسبت به وضعیت زنان کارگر می باشد!

حداقل مزد در قانون کار موجود

حال به یکی از مهم ترین مواد قانون کار، یعنی مزد حداقل و چگونگی تعیین آن می پردازیم:

ماده 41 - شورای عالی کار همه ساله موظف است، میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید.

1 - حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می شود.

2 - حداقل مزد بدون آنکه مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد باید به اندازه ای باشد تا زندگی یک خانواده، که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می شود را تامین نماید.

تبصره - کارفرمایان موظفند که در ازای انجام کار در ساعات تعیین شده قانونی به هیچ کارگری کمتر از حداقل مزد تعیین شده جدید پرداخت نمایند و در صورت تخلف، ضامن تادیبه ما به التفاوت مزد پرداخت شده و حداقل مزد جدید می باشند.

قبل از هر چیز باید گفت حداقل مزدی که توسط این شورا تاکنون اعلام شده است (مثلا 330 هزار و 300 تومان برای سال 1390)، با توجه به معیار شماره 2 این قانون و محاسبه ارقام واقعی درباره حداقل لازم برای معیشت، سطح تورم قابل انتظار و افزایش اسمی مزد حداقل، نشان می دهند که نه تنها مزدهای حداقل بلکه به طور کلی مزد و حقوق کارگران و اکثریت عظیم کارمندان، حتی اگر پارانه های نقدی را نیز بدان بیافزاییم، به هیچ رو برای تأمین زندگی یک خانواده کافی نیست و چند برابر از میزان لازم کمتر است. این

سرمایه داران حاکم، نوجوانان را 7 ساعت و نیم به کار می گیرند (اگر به فرض همین مقدار زمان رعایت شود) و فرمول جادویی قانون کار نیز به یاری شان می آید تا شرایط گفته شده، دست نخورده پابرجا بماند، یعنی همان عبارت "با توافق کارگر و کارفرما" این نقش را بازی می کند. این گونه استثمار کار کودکان و نوجوانان به زعم قانون کار "امتیاز" محسوب می شود. با توجه به همه شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ایران باید دست کم خواهان ممنوعیت کار کودکان و نوجوانان دختر و پسر در سن کمتر از 16 سال، محدودیت کار نوجوانان 16 تا 18 سال حداکثر به 4 ساعت در روز و 5 روز در هفته، ممنوعیت به کار گرفتن جوانان در شبکاری تا 18 سالگی و نیز در صنایع و حرفه هایی که برای سلامت آنان زیان آورند، بود.

طبق ماده 112 قانون کار و بند "ب" آن، باز هم نوجوانان، این بار به عنوان کارآموز، باید شرایط سخت کار را تحمل کنند: "ب - افرادی که به موجب قرارداد کارآموزی به منظور فراگرفتن حرفه ای خاص برای مدت معین که زاید بر سه سال نباشد، در کارگاهی معین به کارآموزی توأم با کار اشتغال دارند، مشروط بر آنکه سن آنها از 15 سال کمتر نبوده و از 18 سال تمام بیشتر نباشد."

همچنین در بند "ب" ماده 113 قانون کار آمده است: "ب - مزد کارگر در مدت کارآموزی از مزد ثابت و یا مزد مبنا کمتر نخواهد بود." به عبارت دیگر از نوجوانان تحت عنوان کارآموزی به مدت 3 سال و با مزدی در حد مزد ثابت می توان بهره کشی نمود و هر زمان نیز که کارفرما مایل بود (با دلیل موجه!) می تواند وی را بیکار سازد.

واقعیت همچنین نشان می‌دهد که سرمایه‌داری ایران و دولت جمهوری اسلامی حتی قوانین وضع شده خود را رعایت نمی‌کنند.

قانون کار جمهوری اسلامی می‌گوید: "حداقل مزد ... باید به اندازه ای باشد تا زندگی یک خانواده، که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود را تامین نماید". باید پرسید "زندگی یک خانواده" یعنی چه؟ وقتی که سطح این زندگی یا چگونگی تعریف و تعیین آن نامعلوم باشد، عبارت مطرح شده گنگ و مبهم خواهد بود. به عبارت دیگر وضع تغذیه، مسکن، پوشاک، تحصیل، بهداشت و درمان، حمل و نقل، بهره‌وری از فرهنگ، تفریح، برخورداری از حق بازنشستگی و غیره باید در فرمول مزد مستتر باشند. می‌شود با 250 هزار تومان در ماه "زندگی داشت" (همان گونه که بسیاری از کارگران چنین به اصطلاح "زندگی" ای دارند که با مرگ تدریجی فاصله چندانی ندارد) و نیز می‌شود با دو میلیون و پانصد هزار تومان در ماه یا 25 میلیون تومان در ماه «زندگی» داشت. منظور کدام زندگی است؟ برخی از سازمان‌های سیاسی چپ و برخی سازمان‌های کارگری ایران که متوجه این ابهام شده اند برای رفع آن، خواست "تعیین مزد" براساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" را مطرح می‌کنند که هرچند از فرمول قانون کار جمهوری اسلامی روشن تر است، اما این خواست هم مبهم است (چون باید "بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" را تعریف کرد). اما عیب اصلی این خواست، ناروشن بودن آن نیست. ما این خواست را پائین تر از نظر عملی تجزیه و تحلیل و نقد خواهیم کرد.

برای روشن تر شدن وضع واقعی مزدها و شیوه استثمار کارگران در ایران – که نه قانون کار جمهوری اسلامی و نه پیش نویس اصلاح آن هیچ کدام تغییری

در خصلت وحشیانه و غارتگرانه آن نمی‌دهند - بی‌فایده نیست که به آمار و داده‌های رسمی نگاهی بیندازیم:

روش اصلی استثمار در ایران، استثمار ارزش اضافی مطلق (استثمار براساس کاهش مطلق مزد حقیقی یعنی کاهش قدرت خرید کارگران) است. این بدان معنی نیست که سرمایه‌داران در ایران از روش استثمار نسبی (افزایش نرخ ارزش اضافی از طریق افزایش بارآوری کار) استفاده نمی‌کنند بلکه ضمن استفاده از روش استثمار ارزش اضافی مطلق است. جدول زیر که مزد حداقل اسمی ماهانه کارگران (به تومان) در سال‌های 1358 تا 1389 و نرخ تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی در این سال‌ها را نشان می‌دهد، گواه روشنی بر حاکمیت استثمار مطلق کارگران در ایران در طول سی و دو سال گذشته است:

مزد حداقل اسمی [تومان در ماه] و نرخ تورم در سال‌های

1358 تا 1389

سال	1358	1359	1360	1361	1362	1363	1364	1365
حد اقل مزد	170 1	190 5	190 5	190 5	190 5	190 5	216 0	216 0
تورم	11.4 0 %	23.5 %	22.8 %	19.2 %	14.8 %	10.4 %	6.9 %	23.7 %
سال	1366	1367	1368	1369	1370	1371	1372	1373
حد اقل مزد	228 0	249 0	249 0	300 0	503 1	680 1	898 2	116 82
تورم	27.7 %	28.9 %	17.4 %	9.0 %	20.7 %	24.4 %	22.9 %	35.2 %
سال	1374	1375	1376	1377	1378	1379	1380	1381

شده است! این وضعیت معنی دیگری جز استثمار مطلق کارگران ندارد. البته همه اینها در صورتی است که واقعا مزد هیچ کارگری از 330 هزار و 300 تومان در ماه کمتر نباشد در حالی که می دانیم میلیون ها کارگر حتی همین 330 هزار و 300 تومان در ماه را هم ندارند. یعنی در واقعیت وضع از آنچه در بالا گفته شد بدتر است.

اما مسأله و مشکل اصلی کارگران در زمینه مزد این نیست که مردها به نسبت تورم بالا نرفته اند. حتی اگر مردها واقعا به نسبت نرخ تورم بالا رفته بودند، یعنی اگر مزد حداقل بجای 330 هزار و 300 تومان به 416814 تومان در ماه رسیده بود و بقیه مردها هم به همین نسبت بالا رفته بود باز هم کارگران زیر خط فقر می بودند. زیرا 416814 تومان در ماه کمتر از یک سوم خط فقر در یک خانوار 4 نفری در تهران است: به گفته علی اکبر عیوضی، رئیس کمیته مزد استان تهران، با بررسی های انجام شده و با در نظر گرفتن پنج قلم کالای اساسی بهداشت و درمان، خوراک، مسکن، حمل و نقل و انرژی، دستمزد کمتر از یک میلیون و 359 هزار و 435 تومان در تهران، زیر خط فقر محسوب می شود. هر چند در شهرستان ها و در روستاها هزینه زندگی از تهران کمتر است اما این اختلاف در مورد شهرستان ها از حدود 15 تا 30 درصد بیشتر نیست. محسن رضائی (دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام - در یک برنامه زنده تلویزیونی " پارک ملت ") مزد حداقل لازم را یک میلیون تومان در ماه و عباس وطن پرور (نماینده سابق کارفرمایان در سازمان جهانی کار) حدود 2 میلیون تومان در ماه ارزیابی می کنند. (ایلنا 18 شهریور 1390)

نکته بسیار مهمی که باید در نظر داشت این است که در ایران حتی اگر نرخ افزایش مزد اسمی بیش از نرخ

حد اقل مزد	159 99	207 21	254 46	301 53	361 83	458 01	567 90	698 46
تورم	49.4 %	23. % 0	17. % 3	20. % 0	20. % 4	12. % 6	11. % 4	15. % 8
سال	138 2	138 3	138 4	138 5	138 6	138 7	138 8	138 9
حد اقل مزد	853 38	106 600	126 678	150 000	183 000	219 600	263 520	303 048
تورم	15.6 %	15. % 2	10. % 4	11. % 9	18. % 4	25. % 9	10. % 8	% 12. 4

(به نقل از مقاله «سیر فقیرانی مردهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان کارگر در جهان و در ایران» نوشته سهراب شباهنگ).

با توجه به جدول فوق که براساس داده های بانک مرکزی و وزارت کار تنظیم شده، و با فرض صحت داده های این دو مرجع رسمی جمهوری اسلامی، می بینیم که سطح عمومی قیمت کالاها و خدمات مصرفی (سطح تورم) در پایان سال 1389 نسبت به پایان سال 1357، 245.041 برابر شده است یعنی بیش از 24500 درصد افزایش یافته است! (2)

حال اگر مزد حداقل نیز به این میزان افزایش یافته بود، یعنی اگر بورژوازی ایران و رژیم جمهوری اسلامی همان قانون کار خود را، که طبق آن افزایش مزد حداقل می باید هر سال به نسبت تورم صورت گیرد، رعایت می کردند، حداقل مزد اسمی برای سال 1390 به مبلغ 416814 تومان در ماه می رسید در حالی که این رقم از جانب شورای عالی کار 330 هزار و 300 تومان اعلام شده که 86514 تومان در ماه از مزد حداقل براساس قانون کار خود رژیم هم کمتر است!

معنی آمار بالا این است که وضع عمومی زندگی کارگران از 32 سال پیش به میزان 21 درصد بدتر

استانداردهای زندگی بشر امروز" باید دست کم درآمد ماهانه سرانه ای بین 2000 تا 4000 دلار یعنی برای یک خانوار 4 نفری 8000 تا 16000 دلار در ماه یا معادل آن داشت.

در ایالات متحده آمریکا در سال 2009، حدود 58.1 درصد خانوارها درآمد سالانه ای کمتر از 60 هزار دلار در سال، 21.6 درصد خانوارها درآمد سالانه ای بین 60 هزار دلار و 100 هزار دلار در سال و 20.1 درصد خانوارها (یعنی دهک های 9 و 10) درآمد سالانه ای بیش از 100 هزار دلار داشتند (3).

طبق داده های «مؤسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه» (به روز شده سپتامبر 2011)، درآمد یک فرد از دهک های 8 و 9 جمعیت، یعنی فردی از 20 درصد مرفه جمعیت این کشور (دهک دهم یعنی ثروتمندترین دهک را در نظر نمی گیریم) برابر 1700 تا 2400 یورو در ماه است (2500 تا 3500 دلار) (4).

حال حتی اگر حد پائینی این مبلغ را در نظر بگیریم یعنی 2500 دلار سرانه در ماه برای یک خانواده 4 نفری برابر 10000 دلار در ماه می شود و یا 120000 دلار در سال. اگر فرض کنیم در ایران، به خاطر پائین بودن نسبی قیمت ها در مقایسه با اروپا و آمریکا، نصف این مبلغ برای تعیین "بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" کافی باشد باید مزد سالانه کارگران 60000 دلار گردد. در ایران حدود 12 میلیون کارگر مزدی وجود دارد و بنابراین برای تأمین زندگی آنها با "بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز"، 720 میلیارد دلار در سال لازم خواهد بود. این مبلغ حدود 1.5 تا 2 برابر کل تولید ناخالص داخلی است! به عبارت دیگر اگر این پیشنهاد عملی شود برای کل جمعیت غیر کارگری کشور (دهقانان، پیشه وران، کسبه، صاحبان مشاغل آزاد و غیره هیچ چیز باقی نمی

تورم باشد (یعنی حتی اگر مزدهای واقعی افزایش یابند)، اگر تورم در سطح پائینی مهار شود یا حتی صفر گردد، این امر هنوز به معنی بیرون رفتن کارگران از دایره فقر نیست. علت فقر کارگران تورم نیست تا با از میان رفتن یا مهار آن فقر از میان برداشته شود. البته تورم باعث افزایش فقر و وخامت بیشتر وضع زندگی کارگران می شود، اما رفع آن به معنی از میان رفتن فقر نیست. همان گونه که سال ها است در اروپا، آمریکا و ژاپن و غیره شاهد مهار تورم در سطح پائینی هستیم اما به رغم آن فقر کارگران در این کشورها تشدید می گردد و گسترش می یابد.

در مورد مزد در ایران در بین احزاب، سازمان ها و برخی جریان های کارگری دو نظر انحرافی وجود دارد. نظر اول شعار افزایش مزدها به تناسب تورم است که در بالا نادرست بودن آن را نشان دادیم.

نظر دوم این است که باید مزد کارگران در ایران طوری باشد که "بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" را برای کارگران فراهم سازد. حال به بررسی تعیین مزد "براساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" بپردازیم:

می دانیم که نه تنها کارگران، بلکه بخش مهمی از لایه های میانی جامعه، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر جهان، از "بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" برخوردار نیستند. برای برخوردار بودن از "بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" مثلا در اروپا و آمریکا یا ژاپن و غیره باید درآمد یک فرد (یعنی درآمد سرانه و نه درآمد خانواده) در حدود درآمد افراد متعلق به دهک های هفتم، هشتم یا نهم خانوارها باشد (دهک دهم که اساسا زندگی لوکس و پر تجمل دارند مورد نظر ما نیست و آن را به حساب نمی آوریم). برای برخوردار بودن از "بالاترین

ماند. همین طور هیچ مبلغی برای رفع استهلاک وسایل تولید، توسعه تولید، هزینه های آموزشی، بهداشتی، اجتماعی، دفاعی و غیره باقی نمی ماند!). این محاسبه سرانگشتی نشان می دهد که کسانی که چنین شعارهایی می دهند، از معنی عملی شعار خود اطلاع دقیق و روشنی ندارند و براساس «هرچه بیشتر، بهتر» شعار داده اند!

خواست ما در مورد تعیین مزد حداقل چنین است:
میانای مزد حداقل کارگران باید برابر با هزینه متوسط خانوار 4 نفره شهری (براساس آمار بودجه خانوار بانک مرکزی) و افزایش این مبلغ هر ساله به نسبت تورم و به نسبت رشد بارآوری متوسط کار باشد. در واقع خواستی که ما مطرح می کنیم (که البته ایده آل نیست) این است که طبقه کارگر که بزرگترین طبقه مولد کشور است دست کم از زندگی متوسط همین جامعه ای که در آن زندگی می کند و میزان آن هر ساله (و حتی هر سه ماه یا هر شش ماه معلوم و مشخص است و در آمار بودجه خانوار منعکس است) بهره مند باشد (این مبلغ برای سال 1389 حدود 1.5 تا 1.7 میلیون تومان در ماه بود). این شعار نه چیزی می گوید که عملی نباشد مانند "تعیین مزدها براساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز" و نه فرمول جمهوری اسلامی را بازگو می کند.

وضع اتباع خارجی در قانون کار موجود

مبحث سوم قانون کار به اشتغال اتباع بیگانه پرداخته است:

"ماده 120 - اتباع بیگانه نمی توانند در ایران مشغول به کار شوند مگر آنکه اولاد دارای روادید ورود با حق کار مشخص بوده و ثانیاً مطابق قوانین و آیین نامه های مربوطه، پروانه کار دریافت دارند."

"ماده 125 - در مواردی که به هر عنوان رابطه استخدامی تبعه بیگانه با کارفرما قطع می شود کارفرما مکلف است ظرف پانزده روز مراتب را به وزارت کار و امور اجتماعی اعلام کند. تبعه بیگانه نیز مکلف است ظرف پانزده روز پروانه کار خود را در برابر اخذ رسید، به وزارت کار و امور اجتماعی تسلیم نماید، وزارت کار و امور اجتماعی در صورت لزوم اخراج تبعه بیگانه را از مراجع ذیصلاح درخواست می کند."

یکی از راه های تشدید استثمار مطلق کارگران توسط سرمایه داران، استثمار کارگران مهاجر است که حتی در وضعیت حقوقی بدتری نسبت به کارگران بومی قرار دارند و تبعیض شدیدتری در موردشان اعمال می گردد. بخش کثیری از کارگران مهاجر افغانی که در ایران به کار مشغولند، در کنار کارگران ایرانی به وحشیانه ترین شکل ممکن استثمار می شوند. سرمایه داران حاکم با دامن زدن به تفرقه و حس ناسیونالیستی در بین کارگران ایرانی و کارگران مهاجر، اهداف سودجویانه خود را تحقق می بخشند. ماده 125 قانون کار همچون شمشیری بر بالای سر کارگر مهاجر است تا از ترس اخراج و لغو پروانه کار به هر شرایطی از سوی کارفرما تن در دهد. این کارگران که از دستمزد و حقوق پائین تری نیز برخوردارند شدیداً تحت فشار کار قرار دارند. اوضاع در مورد کارگر مهاجری که دارای پروانه کار و اقامت نباشد (که عمدتاً چنین است) هزار بار بدتر است. این کارگران، که به دلیل نداشتن اوراق قانونی، سالها از خانواده و کاشانه خود دورند و چشم امید زن و فرزندانشان به ارسال چندرغاز دستمزد آنان است، بی پناه ترین بخش کارگری در ایران محسوب می گردند. کارفرمایان زالوصفت از وضعیت شان به نهایت سوء استفاده می کنند و با عبارتی روشن به بیشترین حد ممکن استثمار مطلق آنان، می پردازند. کارگران انقلابی در وحدت با سایر برادران کارگر

خود و در برابر این قوانین ظالمانه، خواهان برابری کارگران خارجی شاغل در ایران با کارگران ایرانی در زمینه مزد برابر در مقابل کار برابر، آموزش، بیمه و همه مزایای کارگری و حق متشکل شدن در سازمان های کارگری و تعاونی ها، می باشند.

وضع تشکل های کارگری در قانون کار موجود

در زیر به فصل مربوط به تشکل های کارگری و کارفرمائی و مواد آن در قانون کار می پردازیم:

تشکل های کارگری، نوع، اهداف و روند فراگیر شدن آنها، یکی از موضوعات پراهمیت در مبارزات طبقه کارگر ایران است. جمهوری اسلامی همواره با جلوگیری از تشکیل سازمان های کارگری و سرکوب شدید تشکل های موجود و فعالان کارگری، این نیاز حیاتی کارگران را سرکوب کرده است. بخش تشکل های کارگری در قانون کار جمهوری اسلامی ایران نیز مفهومی جدا از این عملکرد ندارد.

"ماده 130 - به منظور تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی و در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کارگران واحدهای تولیدی، صنعتی، کشاورزی، خدماتی و صنفی می توانند نسبت به تأسیس انجمن های اسلامی اقدام نمایند."

این ماده قانون کار، به کارگران ایران موهبت تأسیس انجمن هایی با هدف تبلیغ و گسترش فرهنگ منحت اسلامی و دفاع از دستاوردهای ضد کارگری و ضد مردمی. نظام جمهوری اسلامی را اعطا فرموده است! ماده 130 بیشرمانه این سازمان تبلیغاتی و دست نشاندۀ رژیم (انجمن اسلامی) در محیط های کارگری را نوعی تشکل کارگری محسوب می کند. انجمن اسلامی، یعنی این تشکل های وابسته را، که الزاما باید به تبلیغ و ترویج فرهنگ آن هم از نوع جمهوری

اسلامی اش بپردازند، نمی توان کارگری نامید. چرا که فرهنگ حاکمان سرمایه دار ایران به معنی تقویت پان اسلامیسیم، ناسیونالیسیم، ترویج فرهنگ جنگ های ارتجاعی و دینی، و مبارزه با فرهنگ دموکراتیک و انقلابی، تشدید ستم ملی به بهانه "مبارزه با نفوذ خارجی و تجزیه طلبی"، گسترش سانسور و دخالت بیشتر در زندگی خصوصی اشخاص است! کارگران آگاه به خوبی به لزوم مبارزه پیگیر در این عرصه فرهنگی واقفند، زیرا حاکمیت چنین فرهنگی، یکی از موانع مهم مبارزات انقلابی طبقه کارگر ایران است که آنان را کماکان در بند اسارت سرمایه داران و ادامه وضعیت رقت بارشان، نگه می دارد.

طبق تعریف ماده 130، این تشکل کاملاً زرد در واقع وظیفه کار فرهنگی و تحمیق بیشتر کارگران را به عهده دارد. اما در ماده 131 نیز تشکل دیگری با عنوان "انجمن های صنفی" قید شده است: "ماده 131 - در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به منظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان، که خود متضمن حفظ منافع جامعه باشد، کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان یک حرفه یا صنعت می توانند مبادرت به تشکیل انجمن های صنفی نمایند." اگر در این ماده دقت کنیم می بینیم "حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی" عمداً مبهم است، زیرا معلوم نیست که این مربوط به کارگران است یا کارفرمایان و یا هر دو. روشن است در کشوری که استثمار مطلق کارگران بر آن حاکم است "حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی" کارگران غیر ممکن و سخنی پوچ است، پس در واقع منظور واقعی نویسندگان قانون کار "حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی" کارفرمایان است و چون نمی توانستند آن را به همین روشنی بگویند برای فریب کارگران گنگ گذاشته

شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و سایر نقاط کارگری بکار بردند).

اما تبصره 4 همین ماده تکلیف کارگران را با تشکل کارگری یکسره می کند:

"تبصره 4 - کارگران یک واحد، فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند."

در این ماده نیز مرغ قانون کار یک پا دارد! از یک سو دیدیم که قانون کار در مواد گفته شده، چه آش شلم شوربایی را برای تشکل کارگری و اهداف آن پخت! و از دیگر سو در تبصره 4 دست و پای کارگران را کاملاً بسته است تا حق آزادی تشکل و سازمان های کارگری را، به استناد قانون به بند بکشد و تشدید اختناق و سرکوب فعالان کارگری را موجه جلوه دهد. نکته مهم دیگر این که همین تشکل های وابسته نیز فقط شامل مشمولان قانون کار است و کارگران تعداد کثیری از کارخانه ها و کارگاه هایی که مشمول این قانون نیستند، بالطبع نباید خواست هیچ نوع تشکل کارگری داشته باشند!

در ماده 138 فصل تشکل های کارگری و کارفرمایی به جز فیلترهای قانونی که به وظایف فرمایشی خود عمل می کنند، پای ولی فقیه و نماینده اش نیز به میان کشیده می شود:

"ماده 138 - مقام ولایت فقیه در صورت مصلحت می تواند در هر یک از تشکل های مذکور نماینده داشته باشند."

بسیار قابل توجه است که برای طبقه کارگر ایران در همه عرصه ها (از جمله تشکل کارگری)، از پایین ترین نهادها تا "مقام ولایت فقیه" و نماینده اش (!) همه و همه حق دخالت و تصمیم گیری دارند به جز خود

اند. از نظر حکومت اسلامی ایران بهره کشی مطلق کارگران کاملاً "مشروع و قانونی" است. هرکسی که آگاهی واقعی از اقتصاد دارد می داند که سهم تاریخی نسبی طبقه کارگر (نسبت به سرمایه داران) از آنچه که تولید می کند، در هر نسل کمتر از نسل های پیشین است. بنابراین "بهبود وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان" به طور همزمان و تاریخی ناممکن و حرف پوچی بیش نیست!

ظاهراً "انجمن های صنفی" از نظر رژیم اسلامی همان تشکل اقتصادی کارگران است، که باید ضمن حفظ منافع "مشروع و قانونی" کارگران (بخوان کارفرمایان)، بهبود وضع اقتصادی کارگران و منافع جامعه (بخوان کارفرمایان) را نیز تضمین کند! به زبان ساده تر، ابتدا این به اصطلاح انجمن را با شروط "مشروع و قانونی" بودن، محدود می کنند و بعد از آن تضمین می خواهند که منافع سرمایه داران حاکم و حامیان مرتجع شان را، البته به نام منافع جامعه، به نحو احسن تأمین نمایند! تا اینجای کار، دریافتیم که این نوع تشکل ها به نام کارگران، اما به کام سرمایه داران حاکم، از آب در آمد. تبصره 2 قانون کار چگونگی تشکیل این تشکل را شرح می دهد:

"تبصره 2 - کلیه انجمن های صنفی و کانون های مربوط به هنگام تشکیل موظف به تنظیم اساسنامه با رعایت مقررات قانونی و طرح و تصویب آن در مجمع عمومی و تسلیم به وزارت کار و اموراجتماعی جهت ثبت می باشند."

در لفاظه "تنظیم اساسنامه با رعایت مقررات قانونی" و نقش "وزارت کار"، همه تدابیر ضد کارگری گنجانده شده است تا هرگونه اقدام مستقل کارگران برای ایجاد تشکل را غیر قانونی اعلام کرده و درهم بکوبند (همان شگردی که در مورد سندیکاها و کارگری اتوبوسرانی

همین کارگاه ها، کارگران را کودکان و زنان تشکیل می دهند: مانند کارگاه های قالبیابی و برداشت محصول در کارهای کشاورزی و حتی همان کارگاه های خانوادگی که بزرگتر خانواده به زیردستان بی پناه، تحت پوشش حرمت و حفظ منافع خانواده، فشار کار وارد می آورد. اینجا دیگر هیچ گونه قانون و نظارت نیم بندی هم حاکم نیست و کارگران این گونه کارگاه ها در بی حقوقی کامل به سر می برند و شرایط کار دهشتناک است. باید به این نکته توجه نمود که بخشی از درآمدهای ارزی حاصله از صادرات کشور، از محصولات همین کارگاه ها، روانه خزانه دولت می گردد (فرش، گلیم، صنایع دستی، خشکبار و ...).

به واقعیتی در همین زمینه رجوع می کنیم: "سران رژیم به خوبی می دانند که کارگران 700 هزار کارگاه با کمتر از 10 نفر شاغل، یعنی میلیون ها کارگر، مشمول قانون کار نیستند، آنان به خوبی می دانند که اخراج کارگران به اراده کارفرما است، به خوبی می دانند که "کارفرمایان کارگاه های کوچک زود بازده در قبال 12 ساعت کار روزانه حتی 90 هزار تومان هم دستمزد نمی دهند" می دانند که 52% کارگران شاغل در واحدهای بزرگ کشور قراردادی هستند، ... میلیون ها کارگر بیکار در ایران وجود دارند که اکثریت عظیم آنان از بیمه بیکاری محرومند و بسیاری از کارگران شاغل نیز از حداقل امنیت شغلی بی بهره اند. سردمداران رژیم به خوبی می دانند که پرشمارترین قربانیان اعتیاد، کارگران اند و اکثریت معتادان از طبقات و گروه های فقیر و محروم از تحصیل، کار و امکانات زندگی تشکیل شده اند. (تمام اطلاعاتی که در مورد وخامت وضع کارگران آوردیم اطلاعات رسمی اند و با اطمینان زیاد می توان گفت تابلو واقعی از این هم سیاه تر است)" (5)

کارگران. البته در پس این امر دلیل محکمی قرار دارد و آن این که چگونگی به زیر کنترل و اطاعت درآوردن کارگران یک مسئله دائمی رژیم در زمینه سیاست داخلی است. با آنکه در شرائط کنونی با جنبش سراسری کارگران و به ویژه با جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر - که بزرگترین طبقه اجتماعی کشور و بزرگترین طبقه مولد کشور است - روبرو نیستیم، با این حال، رژیم اسلامی سرمایه داران حاکم درک می کند که سکوت نسبی و تحمل کارگران حدی دارد و وضعیت نابسامان و وخامت روزافزون زندگی آنان نمی تواند همواره با صبر و تحمل همراه باشد؛ همان گونه که می بینیم چنین نیست.

وضع کارگران واحدهای کوچک در قانون کار موجود

اینک به موادی از قانون کار رژیم می پردازیم که شمار زیادی از کارگران را به بهانه "مصلحت" (چه مصلحتی؟ حتما مصلحت کارفرمایان سودجو)، از برخوردار بودن از همین قانون کار نیز محروم کرده و کارگران این مراکز را در بی حقوقی کامل رها می سازد:

"ماده 191 - کارگاه های کوچک کمتر از ده نفر را می توان برحسب مصلحت موقتا از شمول بعضی از مقررات این قانون مستثنی نمود. تشخیص مصلحت و موارد استثناء به موجب آئین نامه ای خواهد بود که با پیشنهاد شورایی عالی کار به تصویب هیات وزیران خواهد رسید."

این ماده و ماده 188 (کارگاه های خانوادگی) و نیز ماده 189 و 190، بخش کثیری از کارگران را از شمول همین قانون کار ارتجاعی خارج کرده و دست کارفرمایان را برای بهره کشی دلخواه خود از پیکر نحیف و پشت خمیده کارگران در زیر فشار و شدت کار، به طور کامل آزاد گذاشته است. در بسیاری از

وضع بازرسی کار کارگاه های کوچک در قانون کار موجود

تبصره ماده 98 قانون کار: "ورود بازرسان کار به کارگاه های خانوادگی منوط به اجازه کتبی دادستان محل خواهد بود." در این مورد نیز حمایت قانون از کارگران این کارگاه ها در پیچ و خم قوانین خشک و دست و پا گیر اداری (مانند همین اجازه کتبی دادستان که باید از هفت خوان گذشت تا آن را اخذ کرد)، عملاً محو می گردد. و این در حالی است که طی سال جاری با "افزایش 19 درصدی مرگ بر اثر حوادث کار" مواجه هستیم. (آفتاب یزد - 90/ 8 / 25) همین منبع به نقل از رئیس انجمن ایمنی کار ایران چنین نقل می کند: "کارفرماها به خاطر ارزانی به دنبال تهیه وسائلی هستند که نامطمئن اند، چرا که تهیه وسایل ایمنی مطمئن به سود کارفرما نیست." البته ابراز این حقیقت مانع از این نیست که علت این حوادث را بی احتیاطی کارگر ذکر کنند (!) تا مرگ دلخراش و نقص عضو کارگر را ماستمالی کرده و از زیر بار مسئولیت و مجازات های قانونی دربروند. این داستان به شکل روزانه در همه نقاط و مراکز کارگری تکرار می گردد، بی آنکه از قانون و بایدهای اجرائی آن خبری باشد.

با آنکه باز هم در جزء جزء مواد قانون کار جمهوری اسلامی (و نیز اصلاحیه های پیشنهادی آن)، می توان رد پای سیاست های ضد کارگری را شکافته و افشا نمود، اما روشن است که در این نوشته نمی توان مفصلاً به تمامی آنها پرداخت. این قانون و اصلاحیه های آن همان گونه که دیدیم به غایت ارتجاعی و مبتنی بر سرکوب و خفیان کارگران است. هیچ نوع تغییر تدریجی یا اصلاح طلبانه، دگرگونی واقعی و چشمگیری در وضع کارگران ایجاد نمی کند. معنی آن این است که کارگران هیچ آینده ای در نظام کار مزدی

ندارند. هدف سرمایه داری که بر استثمار کار مزدی متکی است نه بهبود وضع کارگران، بلکه استثمار هرچه بیشتر ارزش اضافی از آنها است. هدف کارگران - اگر می خواهند از استثمار بردگی کار مزدی و وابستگی به سرمایه داران و نهادهای سرمایه داری آزاد شوند - باید محو نظام سرمایه داری و کارمزدی باشد. اما این هدف، یک روزه یا در یک مبارزه یا در یک مرحله به دست نمی آید. برای دست یابی بدان باید در درجه اول نظام سیاسی و اداری سرمایه داری، دستگاه دولتی سرمایه داری، درهم شکسته شود و قدرت سیاسی کارگری، دولت کارگری یعنی شوراهای کارگران و زحمتکشان، متکی بر کارگران و زحمتکشان مسلح، جای آن را بگیرد، باید نظام مالکیت خصوصی وسایل تولید جای خود را به مالکیت اجتماعی وسایل تولید بدهد و تولید برای سود از میان برود و تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد براساس نقشه ای که شکوفائی همه استعداد های فکری و بدنی و همه توانائی های مادی و معنوی افراد جامعه و رفاه هرچه بیشتر توده مردم را در مد نظر داشته باشد با مدیریت کارگری استقرار یابد. تنها در چنین نظامی، یعنی در سوسیالیسم استثمار و کار مزدی از میان می روند.

پانویس ها

1- به نقل از مقاله «سیر فقهرائی مردهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان کارگر در جهان و در ایران» نوشته سهراب شباهنگ. این مقاله بر روی سایت آذرخش قابل دسترسی است.

2 - اگر مزد حداقل سال 1358 را برابر 100 فرض کنیم و این مزد برای سال 1359 به میزان تورم اعلام شده برای سال 1358 یعنی به میزان 11.4% افزایش یابد مزد حداقل سال 1359 باید برابر 111.4 باشد با

اهمیت این موضوع نه به لحاظ تنها برخورد به نوشته جواد مهران گهر و نکات نادرست آن است، بلکه به دلیل جایگاه حیاتی تشکل های مستقل کارگری در مبارزات طبقاتی کارگران ایران و وجود برخی مطالب انحرافی در آن است که در نزد برخی دیگر از جریانات کارگری نیز رواج دارد.

مقاله ابتدا به تعریف سندیکا پرداخته است: "سندیکا سازمانی است قانونمند و جهانی که کارگران و زحمتکشان در این نهاد به منظور بدست آوردن حقوق حقه خویش در برابر سرمایه داران و کارفرمایان با هم متحد و متشکل می گردند."

تکیه بر روی "قانونمند" بودن سندیکا به تعریف کامل و مشخص از آن کمی نمی کند و به ابهام می انجامد، چرا که اگر منظور از قانونمندی آن مانند دارا بودن قانونمندی در هر پدیده دیگری باشد، در واقع چیزی برای گفتن و اینکه سندیکا چیست؟ در بر ندارد. در غیر این صورت اگر قانونمند بودن آن، اشاره به قانونی بودن این تشکل است که این نکته نیز نادرست است. اما به نظر می رسد که همین قانونی بودن سندیکا مد نظر نویسنده مقاله است، زیرا در قسمتی دیگر نیز تکیه بر همین نکته دارد: "مسئله مهمی که در حال حاضر پیش روی طبقه کارگر ایران قرار دارد این است که تشکل واقعی ما یعنی سندیکاهای کارگری به رسمیت شناخته شده و در عین حال غیر قانونی نیز هم اعلام نگردیده است. به همین دلیل یکی از وظایف اصلی فعالین کارگری و پشتیبانی سایر کارگران از آنان این است که می باید به استناد اصل 26 قانون اساسی و مواد مندرج در مقاله نامه های سازمان بین المللی کار مواد 87 و 98 مورد پذیرش جمهوری اسلامی و با توجه به منشور حقوق سندیکای جهانی، سندیکاهای کارگری خود را احیا یا تشکیل دهیم." (تأکید از ما است)

$111.4 = 100 \times (1 + 0.114)$. همچنین اگر مزد حداقل در سال 1360 باید برابر با $(1 + 0.235) \times 111.4$ باشد که برابر 137.6 خواهد شد به همین ترتیب مزد حداقل سال 1361 باید برابر با $(1 + 0.228) \times 137.6$ باشد که برابر 168.9 خواهد گردید. اگر محاسبه را به همین ترتیب ادامه دهیم مزد حداقل سال 1390 باید 24504 باشد. یعنی برای هر 100 واحد از مزد ماهانه در سال 1358، با توجه به نرخ های تورم اعلام شده بانک مرکزی می بایست 24504 واحد برای سال 1390 در نظر گرفته می شد. بدین سان مزد حداقل که در سال 1358 برابر 1701 تومان بود با توجه به نرخ های تورم اعلام شده بانک مرکزی می بایست به 416814 تومان در ماه می رسید.

3-منبع:

<http://www.census.gov/compendia/statab/2012/tables/12s0694.pdf>

4- منبع:

<http://www.lafinancementpour tous.com/Niveau-et-composition-des-revenus-moyens-en-France>

5- منبع: مقاله «بورژوازی ایران و داوهای اقتصادی و سیاسی مجلس هشتم» نوشته سهراب شباهنگ

برپائی سندیکا در حصار قانونیت و رسمیت

شیده رخ فروز

اخیرا مقاله "چرا باید سندیکا داشته باشیم و به سندیکا برویم؟" نوشته جواد مهران گهر در "پیام کارگران فلزکار" شماره یک منتشر گردیده است. این مقاله دارای نکات قابل توجهی در درک از سندیکای کارگری است که نیاز به برخورد و بررسی دارد.

مهران گهر ادعا می کند که "سندیکا‌های کارگری به رسمیت شناخته شده و در عین حال غیرقانونی هم اعلام نگردیده است"، او که بارها و بارها در مقاله خود از قانون کار و حقوق کار سخن می گوید، بجا بود که به خود قانون کار جمهوری اسلامی نیز رجوع می کرد، تا می دانست که چه نوع تشکل کارگری را قانونی اعلام کرده اند! در قانون کار رژیم "تأسیس انجمن های اسلامی را به منظور تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی" (ماده 130 قانون کار)، مجاز شناخته شده است. ماده 131 نیز از تشکیل انجمن های صنفی، به این شکل سخن می گوید: "در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به منظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان، که خود متضمن حفظ منافع جامعه باشد، کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان یک حرفه یا صنعت می توانند مبادرت به تشکیل انجمن های صنفی نمایند." در تبصره 4 همین ماده نیز چنین تأکید گردیده است: "کارگران یک واحد، فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند." (تأکید از ما است)

طبق ماده 130 قانون کار وظیفه انجمن اسلامی یا شورای اسلامی در مراکز کارگری مشخص است! در ماده 131 نیز حقوق و منافع مشروع و قانونی باید حفظ شود، که معلوم نیست این حقوق طبق چه معیاری مشروع و قانونی است و چه موقع نامشروع و غیرقانونی یا به عبارتی با مشروط ساختن انجمن صنفی به هر تفسیر و بهانه ای دست قانونگذاران رژیم و کارفرمایان باز است که حقوق و منافع کارگران را پایمال ساخته و به راحتی همین انجمن صنفی ساختگی را نیز در هم بکویند. تبصره 4 نیز به صراحت تکلیف

تشکل های کارگری را روشن ساخته و کارگران را در حصار سه مورد دست ساخته و وابسته و ارتجاعی خود به بند می کشد. جالب توجه است که همین موارد تنها کارگران مشمول قانون کار و شاغلین را دربرمی گیرد و کارگران بیکار یا فصلی که اقدام به برپائی تشکل کنند حتما مرتکب عملی نامشروع و غیرقانونی گردیده و مجرم شناخته می شوند! اکنون از نویسنده مقاله باید پرسید کجای قانون کار "تشکل واقعی کارگران یعنی سندیکا‌های کارگری" را به رسمیت شناخته است؟

از سوی دیگر باید از مهران گهر پرسید که آیا تا این حد با مسائل جامعه کارگری ایران و شرایط خاص آن بیگانه است که این گونه درباره قانون و تشکل های قانونی برای کارگران موعظه می نماید؟! آیا او اطلاعی از سرکوب وحشیانه و خونین تشکل های کارگری مانند سندیکای شرکت اتوبوسرانی و سندیکای نیشکر هفت تپه و سایر تشکل های کارگری، ندارد؟ آیا او از سرنوشت کارگران عضو این تشکل ها و زندانی، اخراج، شکنجه شدن و آزار خود و خانواده هایشان، خبری نشنیده است؟ آیا خواست این کارگران و سایر کارگران ایران برای برپائی تشکل مستقل خویش، خواسته ای نامشروع و مجرمانه است؟

در جنبش کارگری ایران، مسائل و خواسته های ویژه ای هم وجود دارند که وظائف خاصی را به عهده طبقه کارگر این کشور می گذارند، کارگران ایران از هر نوع تشکل مستقل طبقاتی خود محرومند، روشن است دو تشکلی که می توانند در شرائط حاکمیت سرمایه به وجود آیند سندیکاها و حزب سیاسی طبقه کارگرند. این دو تشکل در شرائط خاص ایران باید در ترکیب معینی از مبارزه مخفی و علنی، و قانونی و غیرقانونی بوجود آیند. تأکید یکجانبه بر قانونی و علنی بودن کار سازمانهای توده ای کارگری، ناشی از عدم آشنائی با شرائط واقعی فعالیت و مبارزه در کشوری مثل ایران

است. کار علنی و غیر علنی، کار قانونی و غیرقانونی مربوط به همه سازمان های کارگری در دوران قبل از انقلاب (و کسب قدرت سیاسی بدست کارگران) است و محروم کردن کارگران از هر جنبه (یعنی کار علنی یا غیر علنی، قانونی یا غیرقانونی) در هر کدام از سازمان ها (حزب، سندیکا، شورا و کمیته کارخانه) لطمه زدن به جنبش کارگری و محدود کردن آن است. سندیکا در شرایط حکومت های ارتجاعی به رغم علنی بودن باید برخی جنبه های کار غیر علنی، نیمه مخفی یا مخفی را بکار برد (صندوق های اعتصاب، کمیته های اعتصاب، ارتباطات و هماهنگی های مربوط به اعتصاب و تظاهرات و غیره). اما مهران گهر از کارگران می خواهد که برای برپائی سندیکا و تشکل واقعی به اصل 26 قانون اساسی و پذیرش مقوله نامه های بین المللی کار از سوی جمهوری اسلامی و قانونی بودن آن ها، دل ببندند!

در قسمتی دیگر از مقاله همین رویکرد و گرایش به قانونی بودن و رسمیت داشتن را در نزد وی می بینیم: "در تدوین قانون کار، حداقل حقوق، تنظیم یا تصویب هر آئین نامه و اصلاحیه و دیگر مسائل مربوط به امور کارگری، می باید نمایندگان رسمی ما، که همانا سندیکاهای کارگری هستند، حضوری فعال و موثر داشته باشند." او از تشکل واقعی کارگران می گوید اما شرط واقعی و مستقل بودن یک تشکل کارگری را در استقلال از کارفرمایان و عواملشان، مستقل از دولت، مستقل از احزاب سیاسی و مستقل از نهادهای دینی، نمی بیند و خواهان حضور فعال و موثر سندیکاهای کارگری و نمایندگان کارگری (از نوع رسمی اش، چه کسانی باید آنها را به رسمیت بشناسند؟ کارگران یا نهادهای دولتی رژیم؟) در تصمیم گیری های مسائل کارگری است. او توجهی نمی کند که دلیل اینکه طبقه کارگر ایران از سازمان های حرفه ای و صنعتی خود

محروم است و رژیم جمهوری اسلامی و کارفرمایان از هیچ تلاشی برای جلوگیری از ایجاد تشکل های کارگری، تهدید و سرکوب و فاسد کردن آنها دریغ ندارند، چیست؟ او به روشنی به کارگران نمی گوید که دلیل این امر این است که دولت جمهوری اسلامی - که مانند همه دولتهای سرمایه داری ضد کارگر و مدافع استثمار است - مشخصات ارتجاعی ویژه خود را نیز داراست که در راس آن حکومت دینی - ولایت فقیه - (که حتی مطابق با قانون کار در تشکل های کارگری خود ساخته نیز باید نماینده داشته باشد)، دستگاه حقوقی و قضائی قرون وسطائی، و ماشین سرکوبی قرار دارد که از یک سو بر "مدرن ترین" روشها و ابزارهای "رسمی و دولتی" ترور، شکنجه و خنثی کردن مخالفان متکی است، و از سوی دیگر مرهون اوباش چماقدار، تعزیه گردانان قمه کش و باج خورها و خودفروشان ریز و درشت است. هدف این ماشین جهنمی چیزی جز تأمین و تداوم سلطه سرمایه داران و زمینداران و دیگر استثمارگران و مفتخوره های حاکم نیست. و به همین دلایل است که طبقه کارگر ایران، که بزرگترین طبقه اجتماعی در این کشور است و بخش عظیم ثروت کشور محصول کار اوست، در چنین وضعیت دون شأن انسانی زندگی می کند.

به تعریف مهران گهر از سندیکا برگردیم. او "سندیکا را سازمانی قانونمند و جهانی که کارگران و زحمتکشان در این نهاد" می داند و حال آن که سندیکا تشکل کارگران مزدی یک رشته صنعتی یا خدماتی است. اما او سندیکا را علاوه بر کارگران شامل زحمتکشان نیز می داند (روشن است منظور از زحمتکشان، کارگران مزدی نیستند) در حالی که سندیکا (اتحادیه کارگری) سازمان کارگران مزدی است و نه هر سازمان زحمتکشان.

تعریف سندیکا را پی می گیریم: "در این نهاد به منظور بدست آوردن حقوق حقه خویش در برابر سرمایه داران و کارفرمایان با هم متحد و متشکل می گردند." و در جای دیگر می گوید: "کارگران در مبارزه جهت دستیابی به شرایط انسانی تر، سندیکاهای خود را تشکیل داده، تا بدین وسیله بتوانند جلوی خودکامگی سرمایه داران در قانون گذاری به نفع کارفرمایان را بگیرند. در مجالس قانون گذاری امروزی جهان، نمایندگان رسمی کارگران و کارفرمایان روبروی یکدیگر نشسته و کارگران اجازه نمی دهند قوانین کار به آن صورتی که مورد دلخواه کارفرمایان می باشد، علیه کارگران تنظیم گردد."

سندیکای مورد نظر مهران گهر از حد "جلوگیری خودکامگی سرمایه داران در قانون گذاری به نفع کارفرمایان" فراتر نمی رود. تصویری که او در مجلس قانون گذاری از روبروی هم نشستن نمایندگان رسمی (رسمیت و قانونی بودن تمام هم و غم وی را تشکیل می دهد!) کارگران و کارفرمایان، ارائه می دهد کمال مطلوب اهداف سندیکاهای کارگری است. البته اگر روزی توازن قوا در مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران به آن درجه برسد که کارگران قدرت بیابند حضور فعال و پیگیر و تأثیرگذار در مجالس قانونگذاری و تعیین سرنوشت خود، داشته باشند بسیار ارزشمند خواهد بود، اما کافی نیست و این تنها شکلی از اشکال متنوع مبارزه طبقه کارگر در عرصه های مختلف مبارزه است. اما سندیکای مهران گهر از حد یک تشکل تدافعی و چانه زن با کارفرمایان و سرمایه داران بر سر قوانین کار، فراتر نمی رود. ما قبلا در مقالات سازمان های طبقه کارگر، به تفصیل در مورد جایگاه و وظایف سندیکا در مبارزات کارگران، پرداخته ایم، اما باز هم لازم است کمی وارد آن بحث شویم.

وظیفه سندیکاها مبارزه اقتصادی و اجتماعی کارگران و دفاع از منافع مادی و معنوی کارگران صنعت مورد نظر، بهبود شرایط کار، مقابله در برابر تعرضات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کارفرمایان و دولت، مبارزه با رقابت در میان کارگران و غیره است. وظیفه سندیکاها منحصر به مذاکره با کارفرمایان نیست. سندیکا با آنکه مهم ترین عرصه مبارزاتش عرصه اقتصادی و اجتماعی است، اما از نظر سیاسی خنثی نیست و نه تنها در مقابل تعرضات و فشارهای اقتصادی کارفرمایان و دولت مقاومت می کند، بلکه با سیاستهای آنها هم وارد درگیری می شود (مثال مبارزه سندیکاها با سیاست نظامی گری دولت های سرمایه داری، مبارزه برای دادن اوراق هویت و برسمیت شناختن قانونی سکونت، کار و حقوق کارگران مهاجر، مبارزه با تبعیض های نژادی، جنسی و یا مخالفت سندیکاها و تظاهرات وسیع آنها در نقاط مختلف جهان با جنگ آمریکا در عراق و) از سوی دیگر مبارزه طبقه کارگر تنها جنبه تدافعی و مقاومت ندارد، بلکه تعرضی نیز هست و باید باشد. بدین سان سندیکا که نبضش با نبض جنبش کارگری و وضع روحی کارگران هماهنگ است (منظور سندیکاهایی است که خود کارگران به وجود آورده باشند) در سطح مقاومت و دفاع متوقف نمی شود، در سطح خواست های فوری و مستقیم باقی نمی ماند (ضمن آنکه مبارزه برای این خواست ها را هیچگاه کنار نمی گذارد)، و با توجه به میزان رشد جنبش و توازن نیروها وارد مبارزه تعرضی می شود و این مبارزه تعرضی می تواند و باید تا سطح عالی ترین مراحل و اشکال مبارزه طبقه کارگر تعمیم و ارتقا یابد.

در قسمتی دیگر از مقاله مهران گهر آمده است: "تا قبل از این که قانون کاری در جهان تنظیم گردد، روابط بین کارگر و کارفرما روابطی کاملا یک طرفه، غیر

انسانی و صد در صد بسود کارفرمایان، در جریان بود." نویسنده دقت کافی در بیان مطالب خود مبذول نمی‌دارد و به این ابهام دامن می‌زند که انگار پس از تنظیم قانون کار این روابط انسانی و با درصدی بالاتر به سود کارگران تغییر کرده است. ما توجه کارگران آگاه و مبارز را به بررسی قانون کار جمهوری اسلامی در "خیزش" جلب می‌کنیم، تا مشخص گردد که این مطالب تا چه اندازه نادرست و مبهم است.

در جای دیگر مقاله آمده است: "بازرسی کار به معنای آن است که آیا حقوق کار در مورد کارگران رعایت و اجرا می‌شود یا نه؟ و اگر چنانچه کارگری در این مورد اعتراضی دارد و با کارفرما در مورد اجرا نشدن حقوق کار اختلاف پیدا می‌کند، مسئله توسط سندیکا بررسی و به دادرسی کار کشیده می‌شود، و اگر باز هم اعتراضی از هر دو طرف در مورد رای صادر شده وجود دارد به هیأت‌های حل اختلاف که 3 نفر نماینده کارگران 3 نفر نمایندگان کارفرما و 3 نفر نماینده دولت شامل نماینده وزیر دادگستری، نماینده وزیر کار و نماینده وزیر کشور است به موضوع رسیدگی و رای نهایی صادر خواهد شد و در جهت اجرایی شدن به دادگستری احاله می‌شود. شوراهای حل اختلاف یکی از اجزای مهم حقوق کار محسوب می‌شود."

ما با رجوع به قانون کار نشان دادیم که ماهیت و شکل تشکل کارگری از دید جمهوری اسلامی چیست، همچنین دیدیم که همین قانون یکی از سه مورد ذکر شده در تبصره 4 را برای مراکز کارگری کافی می‌داند و خبری از سندیکای کارگری حتی روی کاغذ هم نیست. در قسمتی که در بالا نقل کردیم مهران گهر به مدافع "سه جانبه گرایی" و دفاع از نهادهای کارفرمایی - دولتی، تبدیل گشته است. او در بین مطالب خود، وجود داشتن سندیکای کارگری در محیط کار را نیز فرض کرده است (فقط فرض کرده!) تا به بقیه مطالب

خود رنگ و لعاب عادلانه بودن احکام صادره از سوی شوراهای حل اختلاف کذایی را بزند. اما همانطور که خود نیز ترکیب این شورا را برشمرده در این جمع 9 نفره (شورای حل اختلاف) تنها 3 نماینده کارگری وجود دارد (در صورتی که وابسته و مزدور هم نباشند) و بقیه نمایندگان کارفرما و مقامات دولتی اند و روشن است که از کدام طرف اختلاف حمایت به عمل خواهد آمد، از کارگر بی‌پناه در نبود تشکل واقعی و نماینده غیر وابسته یا از کارفرما؟! (ما به این نکته نیز در بررسی قانون کار پرداخته ایم)

در رابطه با رعایت نکردن قانونی هشت ساعت کار توسط کارفرمایان، در قسمتی از مقاله مهران گهر آمده است: "بطوریکه حقوق مادی کار یعنی دستمزد هشت ساعت کار، تا حد ممکن کم تعیین می‌گردد تا تامین کننده هزینه های زندگی یک کارگر نباشد و کارگر مجبور شود به اضافه کاری روی بیاورد. و اجبارا ساعت کار از هشت ساعت براحتی به 12 ساعت کشیده شود که باز هم در این 12 ساعت کار طاقت فرسا نیز کارگر تامین نمی‌شود. این حربه کارفرمایان دو هدف را دنبال می‌کند (1) مزد کمتری داده شده. (2) از یک کارگر به اندازه 2 کارگر بهره برده. ضرری که اجتماع از این عمل می‌بیند این است، کارگری که می‌توانست این ساعات اضافه کاری را کار کند، بیکار در اجتماع رها شده و به ورطه هولناک فقر پرتاب می‌شود." نویسنده خود می‌نویسد که دستمزد کم تعیین می‌گردد تا تامین کننده هزینه های زندگی یک کارگر نباشد و در ادامه از ضرر اجتماع در رابطه با این که کارگر بیکار به ورطه هولناک فقر پرتاب می‌شود، سخن می‌گوید. یعنی اگر به جای ساعات اضافه کاری، کارگر دیگری مشغول به کار می‌شد باز هم هزینه های زندگی اش تامین نمی‌شد و نیاز بود به اضافه کاری روی بیاورد و این چرخه تکرار می‌شد. توضیح

می کند و افق دیگری جز تدافعی بودن در همین حد را نمی بیند. از سوی دیگر شرایط خاص حاکم بر جنبش کارگری ایران را نمی کند و بر روش های مقابله با این شرایط چشم فرو می بندد. این شیوه بررسی، نه تنها به متشکل شدن و ارتقاء سطح مبارزات کارگران و روحیه مبارزه جویانه آنان یاری نمی رساند، بلکه به چشم آنها خاک می پاشد.

اختلافات درون جنبش کارگری اروپا

و. ا. نین

اختلافات اصلی تاکتیکی در جنبش کارگری معاصر اروپا و آمریکا در مبارزه ای به ضد دو گرایش بزرگ خلاصه می شود که از مارکسیسم، که در واقع به نظریه مسلط در این جنبش مبدل گشته، جدا می گردند. این دو گرایش عبارتند از رویزیونیسم (اپورتونیسم، رفرمیسم) و آنارشیزم (آنارکو سندیکالیسم، آنارکوسوسیالیسم). این دو جدائی [دوری] از نظریه و تاکتیک مارکسیستی که در جنبش کارگری مسلطند به شکلهای مختلف و طیفهای گوناگون در همه کشورهای متمدن طی بیش از پنجاه سال تاریخ مبارزه توده ای طبقه کارگر مشاهده می شود.

همین واقعیت به تنهایی نشان می دهد که این جدائی [دوری] از مارکسیسم را نمی توان به تصادف و یا به اشتباهات فردی و گروهی یا حتی به تأثیر ویژگی های ملی یا سنت ها و چیزهایی از این دست نسبت داد. باید عللی ریشه دار در نظام اقتصادی و در سرشت تکامل همه کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشند که پیوسته باعث این جدائی [دوری] می گردند. کتاب کوچکی به نام **اختلافات تاکتیکی در جنبش طبقه کارگر** نوشته آنتون پانه کوک مارکسیست

مطالب به این شکل هیچ کمکی به روشن شدن علل سبب روزی طبقه کارگر نمی کند و سردرگمی به بار می آورد. بهتر بود نویسنده این مقوله و پرداخت حداقل دستمزد و زیر خط فقر قرار داشتن کارگران شاغل (که خود مقامات و آمارهای رسمی رژیم نیز به آن معترفند) و وجود خیل بیکاران را به روشنی و دقیق از زاویه قانون بنیادی جامعه سرمایه داری و استثمار ارزش اضافی کارگران توضیح می داد و مطالب اقتصادی را با مفاهیم صحیح خودشان از قلم نمی انداخت.

مهران گهر در رابطه با تاریخچه سندیکا و قانون کار، مبارزات مستمر کارگران را برای تحمیل این خواسته ها به کارفرمایان و دولت ها، که از دستاوردهای مهم جنبش کارگری محسوب می شوند، به شدت تقلیل می دهد و حتی آن را "آشوب و هرج و مرج" می نامد و مانند یک مقام دولتی و انتظامی سخن می گوید که مبارزات کارگری (و نیز مبارزات مردمی) را آشوب و هرج و مرج قلمداد می کنند. او می نویسد: "طبیعی بود که وقتی عرصه زندگی بر کارگران تنگ می شد و نان فرزندان و خانواده کارگران بدست مشتکی سرمایه دار تعیین می گردید، کارگران اجباراً به این زندگی تحمیل شده تن می دادند. مسلم بود که کارفرمایان نمی توانند به مدت طولانی به زورگویی خود ادامه دهند. محیط سخت و خشونت باری که کارگران با دست مزدی بسیار اندک، که تنها آن اندازه بود که کارگر بتواند فقط توانایی سر کار آمدن را داشته باشد، نمی توانست به آشوب و هرج و مرج کشیده نشود." (تاکید از ما است)

مقاله مهران گهر تا آنجا که به آن پرداختیم، دارای نکات مبهم و ضد و نقیضی بود که مبارزات و تشکل های کارگری را در چارچوب قوانین و حقوق کار (صرفاً اقتصادی)، و به شکل قانونی و رسمی، تعریف

هلندی که سال گذشته منتشر شد * نشان دهنده تلاشی جالب در زمینه پژوهش علمی. این عاا است. ما طی تشریح مطالب خود، خواننده را با نتایج پانه کوک که صحت کامل آنها را نمی توان انکار کرد آشنا می کنیم.

یکی از عمیق ترین عللی که به طور متناوب موجب اختلافاتی بر سر تاکتیک می شود رشد خود جنبش طبقه کارگر است. اگر این جنبش با معیار ایده آلی خیالی سنجیده نشود بلکه همچون جنبش عملی انسان های عادی ملاحظه گردد روشن خواهد شد که ورود شمار هرچه بیشتری از « عضوگیری شده » های جدید و جذب بخشهای جدیدی از توده های کارگر ناگزیر همراه با نوسان هایی در قلمرو نظریه و تاکتیک، تکرار اشتباهات کهن، بازگشت به دیدگاه ها و روش های منسوخ و از این دست خواهد بود. جنبش کارگری هر کشور بخشی از انرژی، توجه و زمان خود را صرف « آموزش » اعضای خود می کند.

افزون براین، آهنگ تکامل سرمایه داری در کشورهای مختلف و در حوزه های مختلف اقتصاد ملی متفاوت است. در جایی که صنعت بزرگ بیشترین تکامل را داشته باشد طبقه کارگر و ایدئولوگ های آن مارکسیسم را به آسان ترین، سریع ترین، کامل ترین و پایدارترین وجه جذب می کنند. روابط عقب مانده اقتصادی و یا روابطی که در تکامل شان تأخیر روی داده پیوسته باعث ظهور آنچنان پشتیبانانی از جنبش کارگری می شوند که تنها برخی جنبه های مارکسیسم، برخی جنبه های جهان بینی جدید یا شعارها و خواستهای جداگانه را جذب می کنند و از گسست کامل از همه سنت های جهان بینی بورژوائی به طور کلی و جهان بینی بورژوا دموکراتیک به طور خاص ناتوانند.

* Die taktischen Differenzen in der Arbeiterbewegung, Hamburg, Erdmann Dubber, 1909.

همچنین یک منبع دیگر اختلافات، سرشت دیالکتیکی تکامل اجتماعی است که در درون تضادها و از طریق تضادها به پیش می رود. سرمایه داری پیشرو است زیرا شیوه های کهن تولید را درهم می شکند و نیروهای مولد را تکامل می بخشد؛ در همان حال، در مرحله ای از تکامل، رشد نیروهای مولد را به عقب می اندازد. سرمایه داری باعث تکامل، سازمان یابی و انضباط کارگران می شود - و [در همان حال] کارگران را پایمال و سرکوب می کند و به تباهی، فقر و غیره می کشاند. سرمایه داری گورکن خود را به وجود می آورد، عناصر نظام جدید را ایجاد می کند، در همان حال این عناصر جدید بدون « جهش » تغییری در وضع عمومی امور نمی دهند و بر سلطه سرمایه اثری نمی گذارند. مارکسیسم، نظریه ماتریالیسم دیالکتیک، قادر است تضادهای زندگی واقعی، تاریخ واقعی سرمایه داری و جنبش طبقه کارگر را دربر گیرد. اما به خودی خود روشن است که توده ها نه از کتاب بلکه از زندگی واقعی می آموزند و در نتیجه برخی افراد یا گروه ها همواره اغراق می کنند، گاه یک جنبه و گاه جنبه دیگری از تکامل سرمایه داری، گاه یک « درس » و گاه « درس » دیگر از این تکامل را به نظریه ای یکجانبه، به دستگاهی از تاکتیک های یکجانبه ارتقا می دهند.

ایدئولوگ های بورژوا، لیبرال ها و دموکرات ها که نه مارکسیسم را می فهمند و نه جنبش کنونی طبقه کارگر را، دائماً از افراطی به افراط دیگر می غلتند. زمانی کل موضوع [مبارزه] را با تأیید اینکه افرادی بداندیش طبقه ای را به ضد طبقه دیگر « تحریک » می کنند توضیح می دهند و زمانی دیگر با تأیید اینکه حزب کارگران، « حزب مسالمت آمیز اصلاحات » است خود را تسلی می بخشند. هم آنارکوسندیکالیسم و هم فرمیسم را باید همچون محصول مستقیم این جهان

بینی بورژوازی و تأثیرات آن دید که صرفاً یک جنبه از جنبش طبقه کارگر را در نظر می‌گیرد، یکجانبه‌نگری را به مرتبه تئوری ارتقا می‌دهد، گرایش‌هایی از جنبش کارگری را که ویژه دوره و شرائط معین طبقه کارگرنده غیر قابل جمع اعلام می‌کند. اما زندگی واقعی، تاریخ واقعی [همه] این گرایشهای مختلف را دربر می‌گیرد. همان گونه که تکامل طبیعت، هم تحول آرام و هم جهشهای سریع، هم گسست و هم تحول تدریجی را شامل می‌شود.

روبیونیستها به هر سخنی درباره «جهش» و درباره اینکه جنبش طبقه کارگر ضد [آنتی تز] کل جامعه کهن است به چشم عبارت پردازی می‌نگرند. آنان اصلاحات را تحقق جزئی سوسیالیسم فرض می‌کنند. آنارکوسندیکالیست‌ها «کار کوچک»، به ویژه استفاده از تریبون مجلس را رد می‌کنند. این تاکتیک‌های اخیر در عمل به معنی منتظر «روزهای بزرگ» ماندن همراه با ناتوانی در گردآوری نیروهای است که موجب رویدادهای بزرگ می‌شوند. هر دو بر آنچه از همه مهم‌تر و از همه فوری‌تر است یعنی بر متحد کردن کارگران در سازمانهای بزرگی که به نحوی درخور عمل کنند، ترمز می‌زنند - سازمانهایی که قادر باشند در هر شرائطی به نحوی درخور عمل کنند - سازمانهایی سرشار از روح مبارزه طبقاتی، سازمانهایی که اهداف خود را به روشنی تحقق می‌بخشند و با جهان بینی مارکسیستی حقیقی پرورش یافته اند.

ما در اینجا به خود اجازه می‌دهیم اندکی در حاشیه و در درون پرانتز برای پرهیز از هرگونه سوء تفاهم خاطرنشان کنیم که پانه کوک تجزیه و تحلیل خود را منحصرأ با مثال‌هایی از تاریخ اروپای غربی به ویژه تاریخ آلمان و فرانسه تشریح می‌کند و روسیه را کاملاً از نظر دور می‌دارد. اگر گاهی به نظر می‌

رسد که اشاراتی به روسیه دارد صرفاً بدین علت است که آن گرایش‌های بنیادی‌ای که باعث جدائی و انحراف از تاکتیک‌های مارکسیستی می‌شوند، به رغم اختلافات بزرگی که بین روسیه و غرب از نظر فرهنگی، شیوه زندگی، تاریخ و اقتصاد وجود دارد، در کشور ما هم قابل مشاهده اند.

سرانجام علت فوق العاده مهمی که موجب اختلافات در میان شرکت‌کنندگان در جنبش کارگری می‌شود تغییرات تاکتیکی طبقات حاکم به طور کلی و بورژوازی به طور خاص است. اگر تاکتیک‌های بورژوازی همواره یکسان یا دست کم از یک نوع بود، طبقه کارگر به سرعت یاد می‌گرفت به آنها با تاکتیک‌هایی که به همان اندازه یکسان یا از یک نوع می‌بودند پاسخ دهد. در واقع بورژوازی در همه کشورهای ناگزیر دو شیوه حکومت، دو روش مبارزه برای منافع خود و حفظ سلطه خویش به کار می‌برد و این دو روش گاه به نوبت جای خود را عوض می‌کنند و گاه در ترکیبهای مختلف درهم تنیده می‌شوند. روش نخست، روش زور، روش رد هرگونه امتیاز به جنبش طبقه کارگر، روش حمایت از همه نهادهای فرتوت و کهنه، روش رد آشتی ناپذیر اصلاحات است. چنین است سرشت سیاست محافظه کارانه در کشورهای اروپای غربی که دیگر کمتر سیاست طبقات زمیندار است بلکه هرچه بیشتر به سیاست انواع مختلف بورژوازی تبدیل می‌شود. روش دیگر، روش «لیبرالیسم»، روش حرکت به سمت تکامل حقوق سیاسی، به سمت اصلاحات، امتیازات و مانند آن است.

بورژوازی از یک روش به روش دیگر روی می‌آورد و این کار را نه به علت نقشه مزورانه افراد، نه برحسب تصادف، بلکه به خاطر خصلت اساساً متضاد موقعیت خود انجام می‌دهد. جامعه عادی سرمایه

داری نمی تواند بدون نظام نمایندگی ای که به گونه استواری مستقر شده باشد و بدون برخی حقوق سیاسی برای مردم که الزاماً در خواستهای « فرهنگی » نسبتاً بالایشان بروز می کند، به گونه موفقیت آمیزی تکامل یابد. این خواستهای تأمین حداقلی از سطح فرهنگی را، خود شیوه تولید سرمایه داری، به خاطر تکنیک بالا، پیچیدگی، انعطاف، تحرک و نیز به خاطر تکامل سریع رقابت در سطح جهانی و غیره، تعیین می کند. بنابراین، بالا و پائین رفتن ها [نوسانات] در تاکتیکهای بورژوازی، گذار از نظام قهر به نظام امتیازات ظاهری از مشخصات تاریخ همه کشورهای اروپائی طی پنجاه سال گذشته اند، کشورهای مختلف در دوره ای معین به این یا آن روش اولویت می دهند. مثلاً انگلستان از ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ کشور سیاست « لیبرال » بورژوازی بود. آلمان از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ روش قهر را به کار می برد و غیره.

هنگامی که این روش در آلمان غلبه داشت، بازتاب یکجانبه این نظام که یکی از نظام های حکومت های بورژوازی است، رشد آنارکوسندیالیسم و آنارشیزم در جنبش طبقه کارگر بود (« جوانان » * در آغاز ۱۸۹۰، یوهان موسست در آغاز دهه ۱۸۸۰). هنگامی که در سال ۱۸۹۰

□* فراکسیون « جوانان »، گروه خرده بورژوا و نیمه آنارشیزستی در حزب سوسیال دموکراتهای آلمان در سالهای ۱۸۹۰ بود. این فراکسیون به طور عمده از دانشجویان و نویسندگان جوان تشکیل می شد (که منشأ نام آنان است). این گروه برنامه ای تدوین کرد و مدافع عدم شرکت سوسیال دموکراتها در پارلمان بود. انگلس این گروه را همچون قهرمانان « عبارت پردازی انقلابی » که به دنبال « منحل کردن حزب با غوغا و دسیسه اند » توصیف می کند. اینان در کنگره ارفورت در اکتبر ۱۸۹۱ از حزب اخراج شدند. (توضیح ترجمه انگلیسی)

این جمله انگلس در « مارکس، انگلس، مارکسیسم « نوشته لنین که مقاله « اختلافات درون جنبش کارگری اروپا » در آن هم آمده درج شده است ولی در مجموعه آثار لنین نیست. مترجم

چرخش به سوی دادن « امتیازات » رخ داد معلوم شد که این تغییر برای جنبش طبقه کارگر خطرناک تر است و باعث بروز بازتاب یکجانبه « رفرمیسم » بورژوائی گردید، یعنی اپورتونیسم در جنبش کارگری. پانه کوک می گوید « هدف معین سیاست لیبرالی بورژوازی گمراه کردن کارگران، ایجاد شکاف در صفوف آنان، تبدیل سیاست کارگران به زانده ای ناتوان از رفرمیسمی همواره ناتوان، کاذب و زود گذر [ناپایدار] است ».

در موارد نه چندان کمی بورژوازی برای مدتی با سیاست « لیبرالی »، که به گفته درست پانه کوک سیاست زیرکانه تری است، به اهداف خود می رسد. بخشی از کارگران و بخشی از نمایندگانشان گاهی فریب امتیازات ظاهری بورژوازی را می خورند. رویونیستها اعلام می کنند که آموزه مبارزه طبقاتی کهنه شده و یا سیاستی به پیش می برند که در واقع به معنی انکار مبارزه طبقاتی است. زیگزاگ های تاکتیک بورژوازی موجب تشدید رویونیسم در درون طبقه کارگر می شود و در موارد نه چندان کمی اختلافات درون جنبش کارگری را به نقطه انشعاب می کشاند.

همه علت ها از گونه ای که بدان اشاره شد باعث بروز اختلافات تاکتیکی در جنبش طبقه کارگر و در صفوف پرولتاریا می شوند. اما دیوار چینی بین پرولتاریا و لایه های خرده بورژوازی از جمله دهقانان که نزدیک به آن هستند وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. روشن است که گذر برخی افراد، گروه ها و لایه های خرده بورژوازی به صفوف پرولتاریا به نوبه خود الزاماً موجب تزلزل ها و نوسانات در تاکتیک پرولتاریا می شود.

دوستدار شما ناصر، ۷ آذر ۱۳۹۰

آقای جواد مهران گهر می نویسد: «سندیکا سازمانی است قانونمند و جهانی که کارگران و زحمتکشان در این نهاد به منظور به دست آوردن حقوق حقه خویش در برابر سرمایه داران و کارفرمایان با هم متحد و متشکل می گردند.» آقا جواد چند خط بعد همین حرف را به صورت «تشکل های قانونمند کارگری بنام سندیکا» تکرار می کند. وقتی منظور او این است که سندیکا باید سازمانی قانونی باشد چرا می نویسد «سندیکا سازمانی است قانونمند»؟ آیا تفاوت قانونمند و قانونی را نمی داند یا خود را به کوچه علی چپ زده است؟ هر چیز موجودی دارای قانونمندی مخصوصی است. این که او می گوید «سندیکا سازمانی است قانونمند» مثل این است که بگوید سندیکا وجود دارد چون قانونمند است از این حرف نمی توان فهمید سندیکا چه جور چیزی است. آدم حداکثر می فهمد سندیکا یک «سازمان» است و نه بیشتر. در واقع او با گذاشتن «قانونمند» بجای «قانونی» از یک طرف می خواهد سندیکای کارگری غیر قانونی را نفی کند (او در مقاله خود پایین تر «قانونمند» را کنار می گذارد و از «سندیکاهای کارگری به رسمیت شناخته شده و در عین حال غیر قانونی هم اعلام نکرده» حرف می زند) و از طرف دیگر خود را از اتهام مجیزگویی نظام حاکم مبرا بداند. تعریف او از سندیکای کارگری کلی و بی مرز است. سندیکای کارگری و غیر کارگری را از هم تمیز نمی دهد. چون سندیکا را جای اتحاد کارگران و زحمتکشان می داند. من یاد گرفته ام کارگر کسی است که نیروی کارش را به صاحبان وسایل تولید و یا صاحبان سرمایه و پول می فروشد چون خود وسیله تولید و زندگی ندارد و در این رابطه استثمار مزدی می شود ولی زحمتکش ممکن است خود وسیله تولید شخصی داشته باشد (مانند دهقان صاحب زمین یا پیشه

تجربه جنبش طبقه کارگر کشورهای مختلف به ما کمک می کند که سرشت تاکتیک های مارکسیستی را بر پایه مسائل عملی مشخص درک کنیم؛ این تجربه به کشورهای [از نظر جنبش کارگری] جوان تر کمک می کند معنی حقیقی طبقاتی جدائی از مارکسیسم را روشن تر تشخیص دهند و به نحو موفقیت آمیزتری با این انحرافات مبارزه کنند.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۰ در شماره ۱ زوزدا چاپ شد

منابع ترجمه: مجموعه آثار لنین، ترجمه انگلیسی، ج ۱۶، مسکو، پروگرس، ۱۹۶۷ ص ۵۲ - ۳۴۷؛
و ترجمه فرانسوی مقاله در سایت

www.marxists.org

مترجم سهراب شباهنگ، ویراستار بهروز فرهیخته

www.aazarakhsh.org

نامه رسیده

رفقای «کارگران انقلابی متحد ایران» خوشحالم که نشریات «خیزش» شما به دستم رسید و از آنها چیزها آموخته ام. امیدوارم که این نشریه واقعاً در آینده نیز همچنان مبارز و انقلابی باقی بماند و بتواند راهنمای مبارزات کارگران و مبارزات انقلابی در کشور ما باشد.

این نامه را به خصوص برای این به شما می نویسم که اخیراً مقاله آقای جواد مهران گهر عضو سابق هیأت مدیره سندیکای کارگران کفاش را در نشریه پیام کارگران فلزکار شماره یک خواندم و آن را با نظرات شما درباره سندیکای کارگری مقایسه کردم و دیدم تفاوت ره از کجا تا به کجاست.

اجازه دهید افکاری را که پس از خواندن مقاله ایشان به ذهنم رسید برای شما نیز بنویسم تا اگر اشتباهی در آنها هست مرا تصحیح کنید.

ور) و حتی گاه و بیگاه و یا تا حد معینی استثمارگر هم باشد. اگر این آموخته من درست باشد، که فکر می کنم درست است، بنابراین تعریف او غیر دقیق و النقطی است. سندیکا سازمان کارگران مزدی است و نه سازمان کارگران و زحمتکشان. به نظر می رسد که آقا جواد فرق بین سندیکای کارگران مزدی و اتحادیه یا سندیکای پیشه وران و مولدان خرد را نفهمیده است. از سوی دیگر، سندیکا لزوماً سازمانی قانونی نیست. در شرایط اختناق سندیکای کارگری می تواند به صورت غیر قانونی تشکیل شود و شاید باید برای پیشبرد کارش تا مدت ها سازمانی مخفی باقی بماند. کلک تعریف آقا جواد این است که می گوید «قانونمند»، تا اگر از او ایراد گرفته شود بگوید سندیکا سازمانی دارای نظم و قاعده است و منظور او از قانونمند همین است. در حالی که منظور واقعی او «قانونی» بودن است.

با آنکه سندیکاهای کارگری از زمانی که به وجود آمدند تعدادشان تاکنون در جهان بسیار زیاد شده است، ولی یک سندیکای کارگری جهانی وجود نداشته است. بنابراین نمی توان گفت «سندیکا سازمانی است... جهانی».

او می گوید: «تا قبل از این که قانون کاری در جهان تنظیم گردد، روابط بین کارگر و کارفرما روابطی کاملاً یک طرفه، غیر انسانی و صد در صد به سود کارفرمایان بود.» من این جمله را این طور می فهمم که بعد از تنظیم اولین قانون کار در جهان دیگر «روابط بین کارگر و کارفرما روابطی کاملاً یک طرفه غیر انسانی و صد در صد به سود کارفرمایان» نیست! آیا در این مورد اشتباه می کنم؟ ظاهراً آقا جواد با جمله بعدی که می گوید: «کارفرمایان با در اختیار گرفتن قوانین مدنی هر کشوری، بنا به خواست و دلخواه خود برای کارگران قراردادی تنظیم و تحمیل کردند.» عیب جمله قبلی خود را اصلاح می کند، ولی با این جمله جدید بنیاد روابط سرمایه دار و کارگر را

در مبارزه با یکدیگر مخدوش یا حداقل وارونه می کند، چون این مبارزه طبقه کارگر بود که قوانینی را به سرمایه تحمیل کرد و قوانین کار به خواست سرمایه داران و کارفرمایان به وجود نیامد. کارفرمایان پیش قدم هیچ قرارداد کاری نبودند مبارزه کارگران «قرارداد کار» را که با قرارداد تجاری یکی نیست، بر کارفرمایان تحمیل کرد. «او بعد می نویسد: «کارگران اجباراً به این زندگی تحمیل شده تن می دادند.» با این جمله آقا جواد نشان می دهد که اعتقادی به مبارزه طبقه کارگر برای تغییر شرایط ندارد. نتیجه این می شود که گویی تغییر شرایط زندگی کارگران به لطف سرمایه داران بستگی دارد. نه، کارگران «به این زندگی تحمیل شده» تن نمی دهند، بلکه با آن مبارزه می کنند. او مبارزه کارگران را «آشوب و هرج و مرج» می نامد. این حرف آن قدر پرت است که نیازی نیست چیزی در این باره بگویم.

آقا جواد می نویسد: «در مجالس قانون گذاری امروزی جهان، نمایندگان رسمی کارگران و کارفرمایان روبروی یکدیگر نشسته و کارگران اجازه نمی دهند قوانین کار به آن صورتی که مورد دلخواه کارفرمایان می باشد، علیه کارگران تنظیم گردد.» او انگار در این دنیا نیست و نشنیده است که مجالس قانون گذاری اروپایی چگونه در حال تغییر و حتی حذف قوانینی هستند که طبقه کارگر برای به دست آوردن آنها مبارزات بسیار طولانی کرده است. آقا جواد حداقل می بایست نمونه هایی در سطح جهان نشان می داد که نمایندگان رسمی کارگران در مجالس قانون گذاری روبروی کارفرمایان می نشینند و نمی گذارند کارفرمایان قوانین کار را به صورت دلخواه خود تنظیم کنند، تا انسان می توانست حرف او را جدی بگیرد. لابد منظور او از نمایندگان رسمی کارگران در مجالس قانون گذاری امثال تونی بلر از حزب کارگر انگلیس و یا نمایندگان معلوم الحال سوسیال دموکرات اروپایی

است! ولی حرف های بالا را آقا جواد برای این می گوید که بلافاصله بنویسد: «مسأله مهمی که در حال حاضر پیش روی طبقه کارگر ایران قرار دارد این است که تشکل واقعی ما یعنی سندیکاهای کارگری به رسمیت شناخته شده و در عین حال غیر قانونی هم اعلام نگریده است.» آقا جان تو کجای کاری؟ انگار بلایی را که به سر کارگران واحد و هفت تپه همین دولتی که به قول تو سندیکای کارگری را به رسمیت می شناسد، آورده، نشنیده ای؟! چرا برای تو سندیکای مستقل کارگری (مستقل از دولت، از کارفرمایان، از احزاب و از نهادهای دینی) اصلاً مطرح نیست؟ تو می خواهی کارگران با استناد به قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقوله نامه های سازمان بین المللی کار سندیکای کارگری را احیا کنند. پس این چه «به رسمیت شناخته شده بودن و در عین حال غیر قانونی هم اعلام نگریده» بودنی است و توجه نداری چیزی که به رسمیت شناخته شده است حتمی چیز قانونی هم هست.

از اینها مهم تر تو می خواهی طبقه کارگر خواست سندیکا را با قبول قانون اساسی جمهوری اسلامی به پیش ببرد و توجه نداری یا داری و به روی مبارکت نمی آوری که در هیچ کجای جهان جنبش کارگری قوانین اساسی نظام سرمایه داری را به رسمیت نمی شناسد (نظامی که بر استثمار طبقه کارگر استوار است) تا چه رسد که قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد. حتی اتحادیه های رفرمیست اروپایی شبیه خواست تو را ندارند!

وقتی که مزد کارگران تا یک سال و حتی بیشتر پرداخت نمی شود تو واقعاً چگونه می توانی بنویسی که «حقوق مادی و غیر مادی» کارگران «به درستی اجرا نمی گردد»؟! تو می گویی: «بازرسی کار به معنای آن است که آیا حقوق کار در مورد کارگران رعایت و اجرا می شود یا نه؟» من در اینجا به درستی یا

نادرستی تعریف تو از بازرسی کار، کاری ندارم، ولی می خواهم بدانم که این موضوع چه ربطی به وارد کردن نمایندگان کارفرمایان و دولت به بازرسی کار دارد؟ تو می خواهی سه جانبه گرایی را با دوز و کلک به ما کارگران زورچپان کنی!

این که انسان درباره مبارزات طبقه کارگر جهان در گذشته کلی گویی کند مشکلی را از مبارزه کارگران ایران و جهان حل نمی کند. ولی وقتی تو تنها سندیکای قانونی را تبلیغ می کنی، از طبقه کارگر ایران می خواهی قانون اساسی جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد، و مبلغ سه جانبه گرایی هستی، خاک در چشم طبقه کارگر ایران می پاشی!

نه جانم زندگی در جامعه طبقاتی نمی تواند «مزرعه صلح و صفا» باشد. مارکس به ما می آموزد که بنای زندگی در جامعه طبقاتی، مبارزه طبقاتی است!

کتاب جلد چرمی

شعری از ناظم حکمت

ترجمه یحیی سمندر

دیشب

زیر نور ماه

ساعت ها همچون درویشی شوریده

که شمع اش خاموش گشته

کتابی با تصاویر نقاشی شده،

کتاب قطوری با جلد چرمی زرکوب پاره خواندم.

از هر ورق زرد شده آن کتاب

که در درون جلد چرمی زرکوب پاره خفته بود

بوی کپک برمیخاست.

خطوط دست نوشت آن یکاپک جان گرفتند

تا برابر میز من آیند

و در هیأتی که قصه های کودکانه به آنها داده اند سر
برآوردند.

شیطان به شکل مار بود

آدم فریفته حوا

قابیل را دیدم که همچون دیوانه ای هابیل را کشت

یک کشتی بزرگ چوبی اقیانوس رؤیائی را می پیمود

در افق، نوح را دیدم

که چشم به راه کبوتری بود.

آنگاه به نظرم چنین رسید

که خاک گوری را لگدمال می کند.

در کوه سینا موسی را دیدم

که بازوان به سوی خدا برافراشته بود، خدائی که دعای

او را اجابت کرد

دریا با یک ضرب عصای او از هم شکافت.

و بنی اسرائیل

راه سرزمین موعود را یافتند ...

نیایش زکریا

به هن هن بی پایان تبدیل شد

عیسی به دنیا آمد و مریم

بکارش را به خدا بخشید ...

مدینه پناهگاهی

به محمد قریشی داد

و کربلا برای حسین

قتلگاهی سوزان شد

آری ، همه اینها کم کم

از ورای اعصار سر برمی

کشیدند و همچون آوار فرو می ریختند

به تدریج که کتاب را ورق می زد

بوی کپک از آن

برمی خاست.

ماه ناپدید شد، خورشید دمید

شعله ای نو

در قلب من زاده شد.

و سپس ،

با حرکتی ژرف و رسمی

کتاب را به ته چاهی افکندم

که در آنجا در خوابی جاودان بیارمد

کتابی با اوراق زرد شده

و جلد چرمی زرکوب پاره!

بدبخت ما، بدبخت ما که

قرنها فریب خوردیم.

همچون خزندگان

سینه خیز رفتیم.

که همچون مشعل سوختیم

تا در تاریکی

شیارهایی را که کشیده شده بود ببینیم

تا آنها را در شب سیاه ببینیم

و در برابرشان سجده کنیم

اینها همه دروغ است،

آسمان نه شفقتی ارزانی می کند و

نه رستگاری ای

برای بردگانی که رنج می کشند و دیگر طاقت ندارند،

عیسی، موسی، محمد

تنها دعائی پوچ، بخوری دود آلود، به ارمغان آورده اند

با جهنم ها و شیطان هایش

آنان به ما راه بهشت قصه های کودکانه را نشان دادند

نه پنج نوبت اذان، نه ناقوس کلیسا

زحمتکشان محروم را از اسارت نرهاند

و ما هنوز برده ایم و ارباب داریم.

و همواره دیواری،

دیواری که سنگ های لعنتی پوشیده از خزه اش

دو گونه سرنوشت را

بر فرزندان زمین رقم می زنند

برخی را ارباب

و دیگران را برده می نامند،

باشد که اربابان آنان،

با قدیسان و زاهدان عزلت نشینشان

در ژرفای تاریکی جاودانی غرق شوند

که تاکنون ما را به پیمودن راه آن واداشته اند.

در راههای روشنائی

تنها یک دین،

یک قانون، یک باور و یک حق وجود دارد

که در اینجا و در همه جا یکی است :

کارِ کارگر !

برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان

پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com